

بودند و وعده سلطنت داده بودند ضعف الطالب والمطلوب
وینس العشیر" و او بحال ۱۳۳۸ هـ ق در طهران بحال جنون
وهوان و خسران درگذشت . و در خطابی دیگر در شرح مقاصد
مشروطه و مجلس شوری طلبان قوله :

" وظل زائل رایعنی ظل السلطان را مدار و وکیل امور سلطنت
نمایند و جمیع امور تفویض بحضرت ظل السلطان شود " .
در لوح رئیس است قوله :

(ظلم - ظالم -) الى ان دخلتم ارض السر في يوم فيه
مظلوم) اشتعلت نار الظلم ونعب غراب البين "

روزیکه محض نفی ایشان از ادرنه دور بیت را محاصره کرده
بودند . وقوله :

" ان الظالم قتل محبوب العالمين " مراد ناصرالدین شاه است
که هیکل نقطه راه شهادت رساند . و در کثیری از الواح بر نفس
ابهی اطلاق مظلوم کردند . در لوح رئیس است :

" واسمع نداء كل الذرات هذا المحبوب العالم ويظلمه اهل
العالم ولا يعرفون الذي يدعونه في كل حين " و در لوحی دیگر
است قوله ج و ع :

" هو الشاهد من افقه المنير يا اولياء الله في ارضه واصفياك في
بلادهم اسمعوا نداء المظلوم انه يذکرکم بما یكون باقیاً بـدوام

الطک و بهشركم بما قدر لكم من لدى الله المقدر القدير لا تحزنوا
من حوادث الدنيا وما ورد عليكم في سبيل الله العزيز العظيم
وقوله :

" ای اهل ارض ندای این مظلوم را باذان جان استماع نما " ^{عید}
و در ابتدای بعضی الواح چنین است :

" باسم مظلوم مسجون " .

هطش شدید . ظمان تشنه جگر . در

(ظماً :- ظمأء) لوح رئیس است :

" ایرب قد اخذتنا رعدة الظما " و در

مناجاتی است :

" قد اهلكتي ظمأ العصيان اين بحر غفرانك " و در خطاب به
عمه :

" واشوقني يا الهی الى باهی جمالک وضاحی وجهک وشهی
وصالک و ظمأ قلبی لعین عنایتک " و در لوحی است قوله :

" كن في النعمة منقفاً وللظمان بحرًا " .

در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان :

(ظهور الاسلام) " ظهرا لاسلام وكعبة الانام الشيخ احمد

الاحسائي " بمعنی پشتیبان و حامی

استلام .

(ظهور - مَنْ) لفظ ظهور در اصطلاح این امر ظهور امر
 شارحین مقدّس است . و در آیه
 يُظهِرُ اللَّهُ - منظر شهادت بحال قیام در صلوة یومیّه
 (علیشاه) است :

" قد اظهر مشرق الظهور ومكّم الطور " ضمیر مستتر در فعل
 اظهر راجع به الله سابق الذکر که مراد از آن احدیت ذاتیه
 میباشد و مراد از مشرق ظهور و مکّم طور جلوه اسماء و صفات که
 با اصطلاح عرفانی واحدیت است و جلوه در مقام ابهی نمود . در
 لوحی است :

" طوبی لنفس تری العباد بحدود الله التي نزلت في الزهر
 والالواح قل لو يظهر في كل يوم احد لا يستقر امر الله في المدن
 والبلاد هذا لظهور يظهر نفسه في كل خمسمائة الف سنة مرة
 واحدة كذلك كشفنا القناع و ارفعنا الا حجاب " محض مبالغه
 و تأکید در رفع فعل متعدی را بباب افعال برده ارفعنا
 فرمودند و اَحجاب جمع حجب بفتح و سکون است نه جمع حجاب
 که در ضمن نام حجاب بیان است و شاید در اصل رَفَعْنَا
 الحجاب بود . و در ضمن احوال حاجی محمد اسمعیل ذبیح
 هم ثبت میباشد و نیز قوله :

" لوح الظهور كتاب الظهور قد نزل من سماء الفضل لمن اقبل

الى الله مرسل الآيات " خطاب باقا سید مهدی افغان در ریزد
 است .

من يُظهِرُ الله بضمّ یا و كسرها فعل مضارع از باب افعال
 یا من يُظهِرُ بفتح هـ و مضارع مجرد که مؤدای هـ و یکی است
 و موعود در کتاب بیان و دیگر آثار بیان میباشد و مشهور و مصطلح
 نزد بابیان گردید و وعده ظهور من یظهره الله بسیار جلیلی
 بعد از خود دادند و از آن جمله در ضمن مناجاتی با من یظهر
 الله چنین خطاب کردند :

" ولكن اليوم الذي تطهرن فيه نفسك على قدر استحقاقك
 لمن يعبدك من احدی ای علی عدد حرف احد ولو ان كل
 يومئذ يخاطبنا بك اياك نسجد و اياك نقت و كانی اری
 ظهور من تطهرته و لا حزنن علیه كل يتوجهون اليه بامر قبل
 ظهوره و لم يتوجه اليه كل بنفس ظهورك فيه يحزن
 فوادی ان از کرحزنه " الخ و در آثار اولیه ابهی نیز همان
 تکرار و تأکید و تجلیل گردید از آن جمله در او آخر کتاب ایقان
 تفصیلی از تعدّیات و ستمهای بابیان در حق من بیعتة الله
 در یوم ظهورش نگاشتند . و در لوحی است قوله :

" هو المحبوب السلطان هذا كتاب من جمال قدس منير
 الى الله العزيز المقدر القدير و هذا لوح من الله العزيز

القدیر الی جمال قدس منیر الذی یظهر من اللہ کیف یشاء و اراد الخ و در لوح حج بغداد است قوله :

" و اشهد بان من یظهره اللہ حق لا ریب فیہ ویأتی بانوار قدس منبع وبه یجدد خلق السموات والارض وخلق الاولیاء والآخرین " الخ و در بیان ذکر است که در مجالس بزرگ محلی برای من یظهره اللہ واگذارند و آنکه لباس و بدن خود را نظیف و لطیف نگهدارند که چشم من یظهره اللہ برمکوه نیفتد و اساساً در آثار و توقیعات نقطه هر مظهر مشیت بعنوان من یظهره مجتلاً مذکور و مصطلح است . در توقیعی خطاب به ازل است :

" ولتأمرن بمن یظهره اللہ فانه لیاتین ذلك الخلق فی القیامة الاخری بسلطان عز رفیع " .

و در خطاب و بیانی از غصن اعظم عبد البهاء برای بهائیان مجتمع از زائرین مسافرین و مجاورین در بیت معظم خود چنین است :

" بعد از شهادت حضرت باب ۲۵ نفر ادعا کردند که مظاهر حق اند یعنی هر یک ادعا کردند که من یظهره اللہ موعود میباشدند و جمال مبارک بیکی از ایشان فرمود اگر در ریاهای سرور را مینوشیدی نباید کسی بر لبانت اثری ببیند اما بیچاره متنبه شد و زمین را با محاسن و مؤگانش جاروب کرد و سبب غفلتش

این شد که در عالم روپا جنتی دید و از آن پرسید گفتند بهشت موسی است و جنتی دیگر بزرگتر از آن دید و گفتند این جنت عیسی است و جنت سوم از آن محمد اکبر از دوم و چهارم برای حضرت باب اکبر از سوم بود و جنت پنجم دید که اکبر از کل بود و آن جنت حضرت خودش بود و روپا را حقیقت پنداشت و خود را از اهل مراقبه و کشف انگاشت . انتهی و مظهر علی شاه شیخ بابا سعید لوحی بنام او است .

(حرف - ع)

در آثار این امر رمز از کشور عراق و اسما بسیار دیگر میدوه بحرف ع میباشد چنانچه ذیل نامهای حی و عبد و عشق آباد اشاره است و نیز ع رمز از عبد البهاء عباس و امضاء غصن اعظم انبهی بود و ضمن شرح نام آقا بیان و توضیحات درج است . عربی آنچه که در اثر استمرار و تکرار حالت ثابت گردد . عادات عوائد جمع در لوح طب است :

(ع)

(عَادَة)

" وَأَتْرِكِ الْعَادَةَ الْمَضْرَّةَ "

در عرفان زکراست .

(عارف)

عربی دهم محرم وحدیثی مروی از ائمه
اهل بیت نبوی :

(عاشورا)

" کلّ یوم عاشوراء " متداول گردید که

باب اعظم را شرحی بر آن است و در ذیل نام حسن حسین زکریا
از آن است .

در علی زکراست .

(عالی پاشا)

قریه ای از توابع اراک دارای هزارسکه
وقتی در ایام غصن اعظم عبدالبهاء برای
بهایشی شدن شیخ مرکز جمعیتی از این

(عامره)

طائفه بود ولی بعد از فوت شیخ بعلت اختلاف داخل و خصوصیت
خارج تحلیل یافت و اکنون معدودی برقرارند .

عربی آب زیاد رویهم برآمده . در خط
در حق زین المقربین است :

(عباب)

" لبّی لخطابك عند تلجلج عباب طمطم

موهبتك "

چنانچه ذیل نام امة هم زکراست در

(عبد)

الواج وآثار ابھی خطاب بذکور وانات اهل بها اطلاق بسیار
واما بسیار است که هر یک در گفتار و نوشته های خود بآن سمت
افتخار مینمودند و مصداق قول شاعر عرب بودند که گفته :

" وهان علیّ الّکون فی جنبّ حبّها

وقول الاعادی انه لخلیج

اصمّ از انودیت با سعی وانما

از اقبل لی یاعبد هالسمیع "

و نیز انبیا و مرسلین در لسان قرآن و عرف اسلام بمقام عبودیت
درگاه خدا وصف شدند و اولیا و ائمه در تعریف و تجلیل
عبودیت سخنها ی بلیغ عمیق گفتند و در مشنوی شهیر رومی است
" چون ز خود رستی همه برهان شدی

چون که گفتی بنده ام سلطان شدی "

وازنقطة البیان در شرح " یامن دلّ علی ذاته بذاته " قوله
الاعلی :

" قول الصادق فی المصباح العبودیة جوهره کنهها الربوبیة
فما خفی فی الربوبیة اصیب فی العبودیة وما فقد فی العبودیة وجد
فی الربوبیة وقول علی بن موسی الرضا ان الاستدلال علی ما
هنالك لا یعلم الا بما هیینا وقول الصادق ان العبد لم یکمل
فی مقام حتی لا یخاف من الناس ویری الکلّ فی جنب حکم اللّسه

کمثل سواد عين نطلة ميتة وكان المدح عنده رضاؤه والسدم
 سخطه " الخ ودر صحيفه العدل است قوله :
 " ودر حکم منشی این الواح غیر حکم عبودیت محضه بر لسان سر
 و جهر جاری نسازند تا آنکه از فیض ازلی و نفعات شمس ابدی
 در هیچ شأن محجوب نمانند امر که باینجا ختم شد از
 سهیل فضل امام غائب عجل الله فرجه عبدی از عبید خود را از
 بحبوحه اعجاب و اشراف منتخب از برای حفظ دین فرموده " الخ
 ودر شرح صمد است :
 " فاستعد لانوار هذا العبد الدليل الخائف من ربه الجميل
 والرحمن من فضل الجليل " الخ ودر لوح بناصر الدین شاه
 است قوله :
 " اتی عبد اسمع ندا هذا المملوك " ودر ضمن نامه های
 غلام و علم نیز شطری مذکور است . و نیز لوح :
 سورة العباد خطاب به سید مهدی دهجی است که
 تفصیل سفر اسلامبول و ادرنه را در بردارد . قوله :
 " شهد الله انه لا اله الا هو وانا كل له عابدون ان
 يامهدى فاشهد كما شهد الله لنفسه قبل خلق السموات والارض
 بانه لا اله الا هو وان هذا الغلام عبده وسهاؤه " الخ ودر
 کتاب امر و خلق موارد بسیار از الواح در ذکر عبودیت ثبت

گردید . و نیز چنانچه در ذیل شرح کلمه آقا و طبیب زکمر
 است مراد از لفظ " عبد حاضر " مسطور در الواح میرزا آقا جان
 کاشی خادم میباشد و او خود نامه مفصلش را که محض اثبات امر
 ابهی و نفی میرزا یحیی ازل نوشت چنین آغاز نمود :
 " بسم الله الرحمن الرحيم این کتابی است از عبد خدا بسوی
 بنده ای از بندگان او الذي اتخذ الى الله سبيلا احبای
 الهی در دیار ملاقات نمودید از قبل غلام زکمر و سلام برسانید "
 الخ و نیز در آندور بسیاری از بهائیان زکور موالید خود را
 بنام عبودیت ابهی عبد الحسین و برخی عبد البهاء نام کردند .
 و غصن اعظم عبد البهاء را بنوعی که در ذیل نام آقا زکمر است
 آقا و غصن اعظم میخواندند و بعد از صعود ابهی ثابتین بر
 عهد بنام " مولی الوری " و " سر الله " و " سرکار آقا " و مراتب
 فوق ذلك در اشعار و آثار و گفتار خود شهرت دادند و موجب
 تعرض شدید ناقضین گردیدند لذا غصن اعظم خود را بنام
 " عبد البهاء " تشهیر کرده آنرا امضاء آثار خود قرار دادند
 و مکرراً موكدا نوشتند که جز بدین نام نخوانند و جز بعبودیت
 ابهی نستانند و از آنگاه نام " عبد البهاء " اختصاص یافت و
 دیگری فرزند خود را بآن مستی نکرد و در خطاب است قوله :
 " يا ايها المؤمنون بل جعلوا ذكر دون العبودية

فَخَالِهَذَا الطَّيْرُ الطَّائِرُ فِي الْفَضَاءِ الرُّوحَانِي (مراد آنکه
 ناقضین خود بوصف ربوبیت و مانند آن تشبیه میگردند و ثابتین
 را بطور غیر مستقیم بآن از کار و امید اشتند آنگاه همانرا وسیله
 و بهانه اعتراض میساختند) و آن عبد البهاء متضرع الی ملکوت
 الابهی و لیس شئی یخفی اعلموا ان کینونتی عبد البهاء و ذاتی
 عبد البهاء و حقیقتی عبد البهاء و ذروتی العلیا عبد البهاء
 و غایتی القصوی عبد البهاء و لیس لی شأن الآ عبودیة البهاء
 و لیس لی مقام الآ الخضوع و خدمة الاحباب و لم یصدر من قلمی
 الا انتی عبد البهاء و ابن البهاء و رقیق البهاء و بهذا
 افتخر بین الملا لان عبودیة البهاء جوهره بدیعة نورا تو قد
 و تضحی علی اکلیل العزة الابدیة البهائج هذا شأنی و مقامی
 و انا عبد البهاء و ابن البهاء " و قوله :

" شمس حقیقت درغیب امکان متصاعد و در نقاب خفی پنهان
 و الکل عبادله و کل من فضله سائلون مقام این عبد عبودیست
 است نه ولایت رقیبت است نه خلافت سبحانه عما یصفون
 عبودیست این عبد عبودیست لغوی است نه عبودیست تا ویلی با
 تفسیری یا تلویحی یا تعبیری بل که عبودیة البلال الحبشی
 لسید القرشی و مقام توجه بعد ظاهر خواهد گشت " و در خطاب
 و بیانی شفاهی برای جمعی از دوستان است قوله :

" ان شرف مقام العبودیة هو اطلی من کل الشؤن و ما احسن
 ما قیل : اصم از انودیت باسی و انتی از اقبل لی با
 عبده لسمیع " .

و در ذیل نامهای بغداد و جمال و عبّاس و عگا نیز شرحی است.
 و از جمله مسلمان باستانی مرکب از کلمه عبد و مذکور مکرر در آثاره
 حاجی عبد المجید نیشابوری از بقية السیف قلعه طبرسی
 بود که تمام احوال و شهادت در تاریخ ظهور الحق مسطور
 گردید و در ضمن نامهای زیارت و بدیع زکری از او است .
 دیگر :

حاجی عبد المجید شیرازی که در لوح حکما است قوله الاعز:
 " بیت من سعی بالمجید " مراد خانه او است در کاظمین
 که آقا محمد نبیل اکبر قائینی در آنجا بلقاء ابهی فائز گشته امواج
 بحر عرفان را مشاهده کرد و فاتش در موصل حدود سال ۱۲۹۶
 واقع که در لوحی صادر در آن سال در حق او است :

" انا ارضنا ان نذکر المجید الذی صعد الی الله رب العالمین
 لعمرک یا زین انه حضر تلقاء الوجه فی ارض الکاف (کاظمین) و
 القینا علیه کلمة الله المهیمن العلم الخبیر اشهد
 انک ثم نذکر ابنه الوهاب هو الذی استشهد فی
 سبیل الله "

و در حق او و پسرش از غصن اعظم عبدالبهاء در حیفابسال
 ۱۹۲۰ میلادی قوله :
 " پدر حاجی عبدالمجید لله باشی فرمانفرما پسر فتحعلیشاه
 بود بعد حاجی عبدالمجید همه کاره همان فرمانفرما شد چون
 خیلی مقدّم بود قصد کرد بیاید در کاظمین مجاور شود و در آنجا
 حجره تجارت باز کرد بعد از آنکه مؤمن شد کسی دیگر با او معامله
 نمیکرد و او هم متصل در ب حجره آیات استنساخ میکرد
 میگذاشتند و فحش میدادند آبدهن میربختند انا اودرنهایت
 صبر و استقامت اعتنا نمیکرد بسیار آدم منقطعی بود تاده سال
 ازته مانده دکان معاش خود را میگذراند در ظرف هفته يك نفر
 خارجی که او را نمیشناخت با او معامله میکرد تا آنکه صمود
 بملکوت ابهی نمود " و قوله :
 " پسرش عبد الوهاب در سفر اول حضرت مقصود بعسراق
 بشرف لقاء فائز شد پسر استدعا هدایت پدر نمود حضرت
 عبدالمجید بمجرد تشرف بحضور ربّ غفور مانند شمع پرا فروخت
 و بایمان فائز و چون جمال قدیم مراجعت بطهران فرمودند
 همیرزا عبد الوهاب امر نمودند که چون پسر و حیدری باید در نزد
 پدر بمانی و چون بطهران رجوع فرمودند صبر
 و قرار نماند پدر بزرگوار گفت عزم طهران کن

بمجرد ورود دستگیر شد و در کمال سرور و حبور جان بها
 آن پیر سالخورد بشهادت پسرشادمانسی
 نمود و عاقبت سرگون شد و در اسیری جان بجانان
 تسلیم نمود " الخ و دختر حاجی عبدالمجید مذکور را میرزا
 یحیی ازل بزنی گرفت و دیگر :
 شیخ عبدالحسین طهرانی مجتهد معادی با این امر در
 بغداد مذکور در تاریخ است و در ذیل نام جمال تفصیلی از او
 است و در لوجی است قوله الاعزّ :
 " نزل لشیخ عبدالحسین ان یا حسین تزور الحسین و تقتل
 الحسین یا ایها الغافل المرتاب "
 و عبد الحمید داروغه شیراز در همه تواریخی که از دوره حضرت
 نقطه نوشتند مذکور است . دیگر :
 سلطان عبدالمجید دیگر سلطان عبدالعزیز بن سلطان
 محمود دوم که در ذیل نام اسلامبول نامبرده است از سال
 ۱۲۷۷ هـ ق تا سال ۱۲۹۳ سلطنت داشت در ایامش قره
 طاق در سال ۱۲۸۰ و همچنین بوسنه و نیز افلاق و بغداد
 تأسیس دولت واحده رومانی کرد و عاقبت بسال مذکور ۱۲۹۳
 حسب افتاء شیخ الاسلام خیرالله افندی خلع گردید و انتحار
 نمود و سلطان مراد برجایش منصوب گردید . و در شأن سلطان

عبد العزیز در لوح فؤاد است قوله :

" يأخذ اميرهم " و در کتاب اقدس است قوله :

" نرى فيك الجاهل يحكم على العاقل والظلام يفتخر على النور " و بعد از سلطان مراد سلطان عبد الحمید معروف است که نهذہ ای از اعمالش ذیل نام جمال و مصر ثبت میباشد . دیگر : شیخ عبد الرحمن کرکوکى از اهل طریقت اهل سنت مذکور در تاریخ که رساله فارسیه در مراتب سلوک از جمال ابهی در سنین اقامت در عراق و بعضی از الواح دیگر از آن جمله قوله :

" اى ضياء الحق حسام الدين راد كه فلك و ارکان چوتـــو شاهى نژاد نمیدانم چرا یکمرتبه رسته محبت گسیخته " السخ و قوله :

" مهی برآمد از این شهرسوی شهر دیگر شد " الخ که شهادت آقا ابوالقاسم همدانی را بیان فرمودند خطاب با و است دیگر نام قصبه عبدالمعظیم طهران در الواح و آثار ذکر است . و ملا عبد الکریم قزوینی شیروانی را در ذیل نام یحیی و قفقاز اشاره است و عبد الفقار اصفهانی از اصحاب ابهی در بغداد که از همراهان تا عکابود در تاریخ کثرت ذکر داشت و اقدامش بانتحار و غرق دریا برای دور کردنش از محضرات ابهی بیشتر موجب آن گردید و تمام تفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت است و در

لوحی قوله ج ع :

" ومنهم من اخذه حبّ الله على شأن نبذ نفسه في البحر "

و آقاسید عبد الرحیم اصفهانی مذکور در ذیل نام فتحعلی و رحیم و موصوف در تاریخ و ذکر عبد الوهاب که در لوح مشهور بخطاب " يا عبد الوهاب " مخاطب شده در لوح شهیر بشیخ سلمان است قوله :

" يك لوح مخصوص جناب عبد الوهاب نازل شد برسانید و لونزل بلسان القوم وقواعدهم الطاهرة ولكن يكفى من على الارض لوهم يشعرون " .

دیگر حاجی میرزا عبد الله خان نوری عضو محترم اداره ولیعهد مطفر الدین میرزا در آذربایجان که دختر خود را بازواج میرزا علی محمد و رقا (شهید) در آورده کفالت کرد تا بنشر و خدمت این امر مشغول باشد . در الواح مذکور است از آن جمله قوله : " ونذکر العین والباء الذی شهد الله باقباله وتوجهه و ذکره و ثنائیه وانفاقه فی هذا السبیل المستقیم انا سمعنا ما ذکرته فی حقّه و ذکره الامین من قبل و ما عمل فی سبیل الله الملئ العظیم " .

دیگر میرزا عبد الله اصفهانی در موصل دیگر عبد الکریم خراط اصفهانی که بعد از صعود ابهی از معاریف ناقضین قرار

داشت تا بسال ۱۳۳۳ در عکا درگذشت و عبدالاحد ضمن
ابتهال و میرزا عبدالرحیم ابهری ذیل ابهر و عبدالرحیم
تونی در نام فاران و عبدحسین ذیل نام اورشلیم و غیرهم
مذکورند .

و شیخ عبدالحسین تفتی آواره و اخیراً آیتی تمامت احوالش
در ظهور الحقّ ثبت میباشد .

و عبدالحسین خان تمدّن الطک شیرازی موصوف در تاریخ
از غصن اعظم عبدالبهاء در اسکندریه مصر در ایام اخیراً اقامتشان
در آنجا تلگرافی برای طرد وی چنین رسید :
" تمدّن توحش یموتی است "

و از این مسمیان شیخ محمد عبده مصری مذکور در بعضی
بیانات غصن اعظم عبدالبهاء و نامبرده ضمن نام جمال بتفصیل
شرح احوال در اسرار الآثار عمومی است .

صیغه مبالغه عربی بمعنی پرشجاعت
(عبّاس) خشم آور خصم افکن و از مشهورترین
عبّاس نامان عبّاس عمّ پیمبر و خاندانش
بنام بنی العبّاس بودند و در بیانی از غصن اعظم عبدالبهاء
چنین است :

" عبّاس عموی پیغمبر همیشه خوف و هراس داشت که بنیان

خاندان ما متزلزل گشت و حال آنکه منصب او در جاهلیت
سقایة الحاج بود بعد در اسلام بمقامی رسید که سلاله او در
پانصد سال خلافت چهار اقلیم کردند " الخ

و نیز عبّاس نام يك پسر علی امیر المؤمنین شهید نامی در واقعه
کربلا بود .

و نیز عبّاس نام جدّ اعلاى ابهی که نام پدرشان هم قسرار
گرفت ولی بهاس احترام میرزا بزرگ خوانده میشد و او خود در
مرقومات " عبّاس تا کرى غفرله " امضاء میکرد .

و نیز نام غصن اعظم عبدالبهاء بعنوان " عبّاس افندی " که
ترکان عثمانی محض تجلیل میگفتند معروف و مشهور میباشد
و بسیار وقت بصریح نام " عبّاس " امضاء میکردند و شاید آخرین
تلگرافشان از حیفا بطهران مورخه ۱۴ فوریه ۱۹۲۱ مطابق
۵ جمادی الثانیه ۱۳۳۹ است :

" طهران باقراف امین تحیات مرا به جمیع احبّاء ابلاغ دارید
صحتم کامل است عبّاس " و در ضمن حرف ع و نام آقا و غصن
شرحی است .

عِبْرَةٌ عَرَبِيٌّ اسْكُ در چشم و غمکینسی .
عِبْرَةٌ - عِبْرَةٌ
عِبْرَاتٌ جمع . در صلوة یومیّه
عِبْرِيٌّ - عِبْرَانِيٌّ
است :

" تری عبراتی "

عِبْرَةٌ تَنْبَهُ وَيُنْدِرُ وَتُنْفَعُ وَتُنْصَحُ وَتُنْصَحُ بِهَا أُمُورٌ بِهَا يَنْتَبَهُ دُنْيَا وَآمَالُهُ
بِرْدَن . ازنصایح علی امیرالمؤمنین است :

" الدنیا دار ممرّ لا دار مقرّ فاعبروها ولا تعمروها وقد خلقتم
للأبد ولکنکم تنقلون من دارٍ الی دارٍ حتی یستقرّ بکم القرار .
واز جمال ابهی است :

" کَلِمًا تَأْخُذُكَ الْإِحْزَانُ مَرَّ عَلَى الْقُبُورِ ثُمَّ تَتَفَكَّرُ فِيهِمْ لِتَجِدَ نَفْسَكَ
عَلَى انْقِطَاعِ مَبِينٍ هَلْ تَقْدِرَانِ تَمَيِّزَ بَيْنِ الْمَلُوكِ وَالْمَمْلُوكِ وَهَلْ
تَعْرِفُ الْإِغْنِيَاءَ مِنَ الْفُقَرَاءِ لَا وَرَبِّكَ الْغَفُورِ الرَّحِيمِ وَمِنْهُمْ الَّذِي
إِذَا يَرَى أَنْ يَنْظُرَ أَحَدٌ إِلَى بَيْتِهِ يَرِيدُ أَنْ يَقْتُلَ نَفْسَهُ مِنَ الْغَيْظِ
وَالآنَ يَعْرِفُ مَا فِي بَيْتِهِ مِنْ أَعْدَائِهِ وَأَنَّهُ عَلَى خَسْرَانٍ مَبِينٍ وَمِنْهُمْ
الَّذِي إِذَا انْقَضَى مِنْهُ دِينَارٌ يَسُودُ وَجُوهَهُ مِنَ الْحَرَصِ وَإِذَا آتَاهُ
الْمَوْتُ فَرَّقَ يَدَ التَّفْرِيقِ كَلَّمَا اجْتَمَعَ فِي أَيَّامِهِ بِعَسْرٍ عَظِيمٍ "

عِبْرَتِي - عبراتی نژاد و زبان یهود که از بابل عبور یکنعمان
نمودند و از مصر بخاک فلسطین گذشتند . در لوحی است قوله :
" و چون در عبور خلیل الرحمن بآن تنطق فرمود لذا عبرانی نامید
شد و کتب و صحف الهیه بعد بلسان عبرانی نازل " انتهى

مصدر عربی بمعنی وزیدن بوی خوش
و برجاشدن . در خطاب شهیر بهائیان

(عَبَقِي)

خراسان خطاب بنفحات و نسعات است قوله العزيز :

" وَأَعْبَقِي إِمَامَ أَحِبَّاءِ اللَّهِ " جلوی احبب الله برجاشو و بوز .

عربی بمعنی مرغوب خوش آیند تعجبی
در لوحی است قوله الاعز :

(عَبَقَوِي)

" وَأَدَّقُ مِنْ اسْتَبْرَقِ الْعَبْقَرِيَّةِ " نرمتر

از استبرق زیبای عجب آور .

عربی درگاه . عَتَبَ عَتَبَاتٍ جَمْعٌ . در

(عَتَبَةِ)

خطابی و مناجات طلب مغفرت برای

زین العقبین قوله العزيز :

" وَسِرْعَ إِلَى عَتَبَتِكَ الْعَلِيَا " و در مناجاتی دیگر :

" الْهَيَّ الْهَيَّ اسْتَغْفِرُكَ عَنْ كُلِّ الشُّؤْنِ إِلَّا الْعِبُودِيَّةَ لِعَتَبَتِكَ
السَّامِيَّةِ " .

مصدر عربی بیبالا رسیدن سن . در خطابی

(عَتِي)

در دعا و ذکر ملامت عبد الفتاح تا کبری است

" وَبَلَغَ مِنَ الْعَمْرِ عَتِيًّا " .

در لوح بناصرالدین شاه است :

(عَثَر)

" إِذَا عَثَرَ جَوَادُهُمْ " یعنی چون بسر

افتد توسن نفس و هوایشان .

(عُثْمَانِي)

سلطنت عثمانی در سال ۶۹۹ هـ ق
 بواسطه سلطان عثمان رئیس يك قبيله
 ترك تأسیس شد و از نسل و دودمان عثمان
 مذکور ۳۵ نفر نزدیک بششصد و سی سال سلطنت امپراطوری
 کردند و در ایام باب اعظم سلطان عبدالمجید خان سی و یکمین
 پادشاه آل عثمان که بسال ۱۲۵۵ هـ ق بسلطنت نشست
 پادشاهی داشت و برادر وی سلطان عبدالعزيز خان بسال
 ۱۲۷۷ بسلطنت قرار گرفت که در ایام ابهی پادشاهی مینمود و
 بنوعی که ذیل نام رئیس و عهد و غیرهما مسطور است بالا خیره
 مخلوع شد و انتحار کرد آنگاه سلطان مراد خان بن سلطان
 عبدالمجید خان دوامی نکرد و بلافاصله سلطان عبدالحمید
 خان ثانی در سال ۱۲۹۳ بسلطنت عثمانی برقرار گردید که در
 ایام ابهی و مرکز عهد و پیمان خلافت اسلامی نمود . و نام
 آند دولت و خصوصاً دوتن اخیر در آثار این امر بنفرت و ذکر مذلت
 مکرر شد

تا آنکه عبدالحمید بالا خیره بشورش و انقلاب بی معزول و منکوب

گشت و سلطان احمد خان ایامی بنام سلطنت بود آنگاه جمهور
 شد .

(عَجَاج)

عربی غبار و دود . در لوح لیلۃ القدس
 است قوله الاعزّ :
 " ثمّ اسألك يا الهی ان تطهرّ قلوبهم
 عن عجاج الممكنات و غبار الكائنات " الخ .

(عَجَائِب)

جمع عجبیه شگفتیهها . در لوح حکماء
 بوصف بلینوس حکیم قوله ج و ع :
 هو الذي يقول انا بلينوس الحكيم صاحب المجائب
 والظلمات " .

(عَجَل)

عربی گوساله . و در قرآن در قصّه
 سامری و گوساله است :
 " واتخذ قوم موسى من بعده من حليهم
 عجلًا جسدًا له خوار " یعنی قوم موسی بمداز او از زیورهای
 خود گوساله ای باهیکل گرفتند که آواز داشت و در آثار باب
 اعظم در قضیه مخالفت و معارضت میرزا جواد واعظ برغانی که
 بتفصیل در ظهور الحق برسبیل تشبیه اطلاقات مکرره یافت و
 همچنین در آثار ابهی در قضیه میرزا یحیی ازل تکرار گشت و
 میرزا جواد و همهرانش و میرزا یحیی و همرازانش بنامهای

عجل و خوار و سامری یاد گردیدند چنانچه در ذیل
نامهای سامری و خوار و جواد و بیان ویحیی زکراست و بنوع کلی
در حق مدعیان باطل و ناعقین اصطلاح گردید که در لوحی است
قوله الاعز :

" انا لنسمع نداء العجل من بعض البلاد قل يا قوم اتقوا الله
ولا تكونن من المفسدين "

(عَجَم)
عربان غیر خود خصوصا ایرانیان را عجم
و عجمی و بلادشانرا بلاد العجم گفتند
و اصل ریشه کلمه بمعنی بی لسانی

و بی بیانی است . در لوح رئیس است قوله ج ع :
" واتحدت مع رئیس العجم فی ضری " و در لوح به صدر
دولت عثمانی است قوله : " چنانچه رسم عجم است "
و در ذیل نام رئیس هم زکری میباشد . و قوله :
" قل ان ملك العجم قتل محبوب العالمين "

(عَدَد)
بفارسی شمار . و راجع به بعضی نکات از
موارد استعمال آن و نیز راجع بتطبیقات
عددی ابجدی ذیل نامهای امر
جفر ، حرف ، تسع ، سبع و غیرها مسطور میباشد .

(عَدَل - اِعْتِدَال - عَدْل داد و دادگری ، در لوحی
مُعَادِلَة) است :

" امروز ناله عدل بلند و چنین انصاف
مرتفع دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده " و در مناجاتی
در توقیعی است :

" عدلك للعاصين رحمة ليخلصهم من عذاب ما اكتسبت ايديهم
ويوصلهم الى مقام قريب " و نیز در صحیفه عدلیه است قوله :
" و تا بحال آنچه که در کتاب عدل مشاهده شد چهارده هزار
آیه متغنه است اگر جمیع علماء بخوانند که در کتاب عدل
و صحیفه حرمین يك حرف و دو حرف بدون ربط پیدا کنند
بر قواعد کتاب الله و قوم هر آینه قادر نخواهند بود " الخ
و مراد از کتاب عدل شرح سوره یوسف میباشد و اطلاق نام
کتاب العدل بر کتاب الروح ضمن نام روح ثبت است .
و لوح عدل خطاب به آقاسید محمد رضا شه میرزای صادر
گردید قوله الا بهی :

" بسم الله العادل الحكيم هذا الروح قد بعث الله اسمه العادل
ونفخ منه روح العدل في هياكل الخلائق اجمعين "
عَدْل همتای . در کتاب عهدی است قوله :
" مبرات مرغوب لا عدل له " الخ که بکسر عین و سکون دال است

ويفتح عين بهمين معنى نیز میتوان خواند .

اعتدال توسط بین دو حال واستقامت وتساوی روز و شب
درلوح طب است :

" تنفیة الفضول هي العمدة ولكن في الفضول المعتدلة "
معادلة موازنه ومقابله باکفه دیگرى در دعاء " يدعوہ
محبى الا نام فى الايام " است قوله :

" بعد الذى نزلت فى البيان بان لا يعادل بكلمة من عنده كتب
العالمين " ودر کتاب اقدس است :

" يدركون منه مالا يعادله ملكوت ملك السموات والارضين " .

ناحية بعيد وآخرين . در خطاب و
(الْعُدْوَةُ الْقُصْوَى)

زیارت ملا زین العابدین تا کرى است :

" ربّ انتہ اشتهر بالزهد والتقوى فسى
تلك المدوة القصوى " .

عذاب بمعنی عقاب عذاب بمعنی خوش
(عذاب - عذب) وگوارا . درلوح به شیخ نجفسى

قوله الاعز :

" سم مهلك در سبيلش شهدى است فائق و عذابش عذيبى

است لائق " .

عربى بیابان لوت بیدرخت و بیسایه

(عَراء) درلوح سلطان است :

" وحوش العراء " ودرلوح خطاب

به حاجى محمد کریمخان :

" وتنوح فى العراء " ودرلوحى ثبت ذیل نام عید :

" النار التى اشتعلت فى هذا العراء " .

عربى نرگس صحرائى گل خوشبوى . در

خطاب مشهور و بیبائیان خراسان

(عَرار)

قوله العزيز :

" وشميم عرار الوفاء " .

در کتاب اقدس است قوله :

" هذا ما اخبرناكم به اذ كنا فى العراق "

(عِراق)

و درلوح حکما است :

" انا بيننا لك اذ كنا فى العراق فى بيت من سعى بالمجيد "

اسرار الخليفة ومبدأها ومنتهىها وعلتها " که مراد خانه حاجى

عبد المجيد شیرازى است و در ذیل نام عبد و در ظهور الحسنى

تفصیل میباشد . و درلوح بشیخ سلمان است :

" اى سلمان در حین خروج از عراق لسان الله جمیع را اخبار

فرمود " و درلوح بناصرالدین شاه است قوله :

" تا آنکه یکی از مأمورین وارد عراق شد (میرزا بزرگ خان قزوینی قونسول ایران در بغداد) لا بدّاً حفظاً لعباد الله معدودی بوالی عراق توجه نمودند " الخ و ذکرى از کلمه " لا بدّاً " جداگانه در ردیف لام ثبت است و اشاره و اعتذار از قبول تبعیت دولت عثمانی است و محض حفظ از تعرض و خطر قونسول مذکور در سنین او اخراقات در بغداد صورت گرفت .
 و قوله :

" قد نزل حين الخروج من شطر العراق لوح فيه اخبرنا العباد ما يظهر من بعد ان ربك لهو العليم الخبير " و قوله :
 " جعلوا اهلى واحببى اسارى من العراق " مراد واقعه اسارت حرم کاشی وعده ای از بهائیان از بغداد بموصل است.
 ولوحی دیگر قوله :

" هو الممتنع السلطان الفرد الغالب المقتدر القدير سبحانه الذى خلق الخلق بامرہ وابدع خلقاً کلشی اقرب من ان يحصى ان انتم تعلمون وانك انت يا شطر العراق انت فابك بقلبك ثم بقلبك بما خرج عنك جمال الله استقر في مقر السجج خلف قلل من جبال صخر مرفوع الخ که بیان وتفصیل خروج از عراق واستقرار در اردرنه میباشد . و بغارسی آنرا عراق عربی میخواندند و در مقابل آن عراق ایران

بأعراق عجم قسمت معین و معروف آن مملکت بود و در ذیل نسا .
 آل هم زکری است .

(عرش - عرش عربی بمعنی تخت و اورنگ شاهر در قرآن بمواضع کثیره ذکر و وصف عرش دیک العرش) برای خدا شد که از آنجمله آیات :
 " هورب العرش العظيم " و " ويحمل عرش ربك يومئذ ثمانية " و " كان عرشه على الماء " است و مفسرین و علماء اسلام طبق مکتب حزبی و عرفانی خویش یا محمول بر معنی ظاهر و یا مؤول به معانی متنوعه کردند . و از مقام نقطه طبق آیات قرآنیه در دعائی است :

" لولا انت لم ادر ما انت انتالذی اقامت العرش على الماء والسموات بلا عمد مرثی فی الهواء " ولی در توفیعی صادر در اصفهان بجواب سؤال میرزا حسن وقایع نکار طبق آثار شیخ احسانی قوله :

" وان ما سألت من معنی قوله عز وجل الرحمن على العرش استوی فاعرف ان للعرش اطلاقات کثیره فمنها عرش فی مقام المشیة وان المستوی علیها هو محمد رسول الله ومنها عرش فی مقام الارادة وان المستوی علیها هو علی ومنها عرش فی مقام القدر و ان المستوی علیها هو الحسن ومنها عرش فی مقام القضاء

وَأَنَّ الْمَسْتَوَى عَلَيْهَا هُوَ الْحُسَيْنُ وَمِنْهَا عَرْشٌ فِي مَقَامِ الْأَنْدَانِ وَأَنَّ
 الْمَسْتَوَى عَلَيْهَا هِيَ الْفَاطِمَةُ وَمِنْهَا عَرْشٌ فِي مَقَامِ الْأَجَلِ وَأَنَّ
 الْمَسْتَوَى عَلَيْهَا هُوَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمِنْهَا عَرْشٌ فِي مَقَامِ الْكِتَابِ
 وَأَنَّ الْمَسْتَوَى عَلَيْهَا هُوَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَأَنَّ مَا وَرَدَ فِي
 الْأَخْبَارِ بَأَنَّ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ كَانُوا أَرْبَعَةً مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ
 وَأَرْبَعَةً مِنَ الْآخِرِينَ فَهُوَ الْحَقُّ لِأَنَّ مَقَامَاتِ الشَّيْخَةِ إِذَا اجْتَمَعَتْ
 تَدَوَّتْ صُورَةٌ جَامِعَةٌ وَلِذَا إِشَارَ اللَّهُ إِلَيْهِ فِي كِتَابِهِ وَيَحْمِلُ عَرْشَ
 رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لِكُلِّ رُكْنٍ مِنَ الْعَرْشِ
 لَوْنًا مِنْهُ الرَّكْنُ الْأَوَّلُ حَامِلُ اسْمِ اللَّهِ الْفَائِضِ وَهُوَ لَوْنُهُ الْبَيَاضُ
 وَمِنْهُ ابْيَضَّ كَلْشَيْ فِي الْأَمْكَانِ وَمِنْهُ الرَّكْنُ الثَّانِي حَامِلُ اسْمِ اللَّهِ
 الْحَيِّ وَهُوَ لَوْنُهُ الْأَصْفَرُ وَمِنْهُ أَصْفَرَ كَلْشَيْ فِي الْأَكْوَانِ وَمِنْهُ الرَّكْنُ
 الثَّلَاثُ حَامِلُ اسْمِ اللَّهِ الْمُحْيِي وَهُوَ لَوْنُهُ الْأَخْضَرُ وَمِنْهُ أَخْضَرَ
 كَلْشَيْ فِي الْأَعْيَانِ وَمِنْهُ الرَّكْنُ الرَّابِعُ حَامِلُ اسْمِ اللَّهِ الْعَمِيَّتِ
 وَمِنْهُ أَحْمَرَ كَلْشَيْ فِي مَرَاتِبِ الْأَنْفُسِ وَالْآفَاقِ " الخ ودر عرفان
 و عرف بهائی ظهورات و مقامات و حکمروائی و نوع تجلی مظاهر
 مقدسه و نیز هیالکشان و نیز محلّ جلوس و قرار بهی رادرخانه
 عکا و قصر و غیره که از جایگاه دیگران مرتفعتر بود عرش الهی
 میخواندند چنانچه در لوحی راجع بمیلاد ابهی در دوّم محرّم
 است قوله الاعزّ :

" فَمَا حَبَّذَا هَذَا الْفَجْرَ الَّذِي فِيهِ اسْتَوَى جَمَالَ الْقَدَمِ عَلَى عَرْشِ
 اسْمِهِ الْأَعْظَمِ " وقوله :

" قَدْ جَاءَ عِيدَ الْمَوْلُودِ وَاسْتَقَرَّ عَلَى الْعَرْشِ جَمَالَ اللَّهِ " ودر کتاب
 اقدس است :

" وَارْفَعَنَّ الْبَيْتَيْنِ فِي الْمَقَامَيْنِ وَالْمَقَامَاتِ الَّتِي فِيهَا اسْتَقَرَّ عَرْشُ
 رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ " وقوله :

" قَدْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَحْضُرَ لَدَى الْعَرْشِ بِمَا عِنْدَهُ مِمَّا
 لَا عَدْلَ لَهُ " وقوله :

بِسْمِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ أَنْ يَا عَبْدًا أَنْ اسْتَمَعَ نِدَاءَ رَبِّكَ
 الْعَلِيِّ الْأَعْلَى مِنْ شَطْرِ الَّذِي فِيهِ اسْتَقَرَّ عَرْشُ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
 وَدِرْ لَوْحٍ بِهِ نَصِيرًا اسْتَقُولُهُ :

" إِنْ مَرَّ مَلَا حِظَةً ضَعْفَ عِبَادٍ وَفَسَادٍ مِنْ فِي الْبِلَادِ نَمِشِدُ الْبَيْتِ
 إِذَنْ دَادُهُ مِشِدُكَ كَلِّ بَيْنَ يَدَيْ عَرْشِ اعْظَمِ حَاضِرِ شُونَْدِ وَنَفْمَا
 رُوحِ الْقُدْسِ الْكَرِيمِ رَاهِبِصْرٍ طَاهِرِ مَشَاهِدِهِ نَمَايِنْدُ " وقوله :

" بِنَامِ دُوسْتِ يَكْتَنَا نَامَهُ أَنْجَنَابِ بِلْسَانِ پَارِسِي تَلْقَاءُ عَرْشِ الْهَيْ
 صَادِرُ " وقوله :

" أَنْ يَا نَبِيلَ قَبْلِ عَلِيٍّ اسْمِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ عَنْ جِهَةِ الْعَرْشِ
 مَقَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ عَنْ عِرْفَانِ الْعَالَمِينَ مَرْفُوعًا " وقوله :

" أَنْ يَا أَيُّهَا الْمَذْكُورُ لَدَى الْعَرْشِ " الخ ودر لوح حوریه که

در ذیل آن نام ثبت است قوله :

" انا كنا مستویاً علی العرش " وقوله :

" قد ذكر اسمه فی الحین تلقاء العرش " ودر لوحی :

" هو الا قدم الاعظم انا دخلنا البستان واستوینا علی العرش

الواقع علی الماء و كانت الشمس تلعب فی خلال الاشجار وتتحرك

انوارها كانتها تتحرك من اهتزاز الروح الطائف حول عرش عظیم

الخ که مراد از عرش واقع علی الماء کرسی ونشیمن نی و چوبی بسته

تقریباً هر روی رود جاری در باغ رضوان بیرون عکا است که اصحاب

باطراف حاضر و جالس میشدند و اشاره بآیه قرآنیّه مذکوره :

" وكان عرشه علی الماء " میباشد و در ذیل نامهای آل آقا

بها امین یحیی روئاً زیارت قبه سجن شیطان عبد

لقاء قبریس نیز ذکری از عرش است . و از عقاید مسلمانان

راجع بعرش عقیده موضوع معروف " دیک العرش " و خروس

عرشی میباشد و میرزا محمد حسین مشکین قلم شهیر اصفهانی

از نام بها صورت زیبای خروس باسینه درخشانش نقش نمود

و لوحی راهه ... گذاشت که گوئی ذکر میخواند و نسج آن

صورت در منازل اکثر بهائیان زینت دیوار بود . و در ذیل نام

دیک نیز ثبت است .

عربی امر بید و ام و غیر قائم بذات و نیز

(عَرَض)

حطام دنیا در کتاب ایقان است قوله :

" نفوس خود را از شوونات عَرَضیه پاک

نمایند " که مراد شوون دنیویّه میباشد .

عربی راحه و بوی خوش . و در آثار ابهی

(عَرَف)

کثیرالاستعمال میباشد از آن جمله در لوح

حکما است :

" قل یا احبّاء الله لا تعطوا ما یتکدر به صافی سلسبیل المحبّة

و ینقطع به عرف المودّة " و در لوح رئیس است :

" یا ذبیحی الروح لك ولمن آتس بك و وجد منك عَرَفی " و در

لوحی دیگر :

" ایدوستان تفکر نمائید در آنچه ظاهر شد و وارد گشته مطلوب

ظاهر و جمیع عباد طالب معذلك محجوب مانده اند

عَرَف بیان رحمن بشأنی در هبوب که من علی الارض از احصای آن

عاجز " .

(عِرْفان - عارف - عرفان و معرفت که بمعنی شناختن و علم و

اطلاع است در عرف ادبی بکثرت استعمال

(عُرَفَاء)

اطلاق بر شناسائی و دید و بینش باطنی

و ضمیر روحانی میگردد و بهمین رو عارف و عرفاء و عرفان متبادر

در صوفیه و عقیدتشان گردید . در لوح به شیخ سلمان است :
 " ای سلمان عرفاء را در امثال این مقامات بیانات بسیار است "
 نام کوهی بقرب مکه يوم العرفة نهم
 (عَرَفَة) زیحجه که در عرفه اعمالی بحج مسلمین
 انجام میشود . از باب اعظم در شرح
 " یامن دل علی ذاته بذاته " است قوله الاعلی :

" قول الحسین فی يوم العرفة الْغَیْرُكَ مِنَ الظَّهْرِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى
 یكون هو المظهر لك متى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ الی دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْكَ
 وَمتی بَعُدَتْ حَتَّى یكون الْآثَارُ هِیَ الَّتِی تُوصلُ الِیْكَ عَمِیتُ عَیْنِ
 لَا تَرَكَ وَ خَسِرْتُ صَفْقَةَ عَیْدٍ لَمْ یَجْعَلْ لَكَ مِنْ حَبِّكَ نَصِیبًا "
 عربی رگ و ریشه . عُرُوقُ أَعْرَاقٍ جَمْعُ
 (عِرْق) در لوحی است :

" كُنْ عِرْقًا نَابِضًا فِی جَسَدِ الْعَالَمِ وَرِیْحًا
 سَائِرًا عَلَى الْأَمِّ " و در مناجاتی است :
 " من ظاهری و باطنی و قلبی و لسانی و عروقی و جوارحی "

عربی بمعنی سپاه بسیار و بمعنی شدید
 در خطاب مشهور به عمه است :
 (عَرَمَرَم) او یحمیک محتظر الهشیم من جنود

عربی تبارز . در لوحی از سجن عگسا
 (عُرَواء) خطاب به طیب :

" بحیث بدل من الغلواء بترح العُرَواء "
 که در نامه‌های ترح غلواء " مرح ذکر است .

محکمترین دستگیره . در قرآن ایمان
 (عُرْوَةُ الْوَثْقِی) توحیدی بخدا را بعروه و ثقی و ف کرد
 قوله :

" فَمَنْ یُكْفِرْ بِالطَّاعُوتِ وَیُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوَثْقِی
 لَا انْفِصَامَ لَهَا " و قوله :
 " وَمن یسلم وجهه الی الله وهو محسن فقد استمسك بالذروة الوثقی "
 و در کتاب اقدس است :

" تَمَسَّكُوا بِالْعُرْوَةِ الْوَثْقِی وَحَبِلْ أَمْرُی الْمَحْكَمِ الْعَمِیْنِ " و در الواح
 و آثار باین طریق کثیرا ورود یافت . در لوحی است :
 " یا اَحْبَائِی الذِّیْنِ تَمَسَّكُوا بِالْعُرْوَةِ الْوَثْقِی " و در لوحی دیگر :
 " هَذَا كِتَابٌ مِنْ لَدُنَّا الِی الذِّی سَلَكَ سَبِیلَ اللَّهِ الْوَاضِحِ
 الْمُسْتَقِیْمِ وَ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوَثْقِی وَ اجاب نداء رَبِّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ "
 و در خطابی است :

" هُوَ الْإِبْهَى یَا مَنْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوَثْقِی بَدَانَ عُرْوَةً وَثْقَى كَه
 أَرْوُلِ إِبْدَاعِ دُرِّ زَبَرِ وَالْوَا حِ وَصَحْفِ أَوْلَى نَازِلِ عَهْدِ وَ مِیثَاقِ اسْت

و ایمان و پیمان مختار علی الاطلاق این عهد و پیمان است که
 زلزله بر ارکان آفاق انداخته و رجفه بر بنیان ناقضین میثاق
 پس خوشحال تو که متمسک بذیل کبریائی ع ع *
 و عروة الوثقی نیز نام جریده عربیه شهیره منطبعه در پاریس
 بواسطه سید جمال الدین افغانی و شیخ محمد عبده مصری که
 در ذیل نام جمال ذکر است . در لوح دنیا است قوله الاعزّ ؛
 " جریده ای باسم عروة الوثقی طبع نمود " الخ و مقصود از نام
 شخص مذکور در لوح همان سید میباشد .

در لوح به سلمان است قوله الاعزّ ؛
 (عری) " فیاحبّذا لمن عری (برهنه و آزاد
 ساخت) نفسه عن کلّ الاشارات و
 الدلالات و عری از کلّ ماسواه (برهنه و عریان و آزاد
 از هر چه غیر خدا) بشطرالله فائز شوند *

در لوح به اشرف است :

(عزّ - عزیز -) " فاشکرالله بماشرفک بلقائه و ادخلک
 عزیزالله) تلقاء العرش مقعد عزّ عظیم (کرسی
 جلال بزرگ) .

و در دعاء " یدعوه محیی الانام فی الايام است :

" عزیز علی بان اکون باقیاً و اری الذین هتکوا حرمتک " یعنی

هرمن سخت و گران است .

عزیزالله بمعنی ارجمند و در دانه نزد خدا و پابین نسا
 هده ای از بهائیان مشهور بودند از آن جمله میرزا عزیزالله خان
 ابن اکبر میرزا علی محمد و رقا شهید که در خطابه های مرکز عهد
 و پیمان کثرت ذکر یافت و بخطاب : " یابن الرجل الرشید " و
 " عزیز عهد البهاء " مخاطب بود .

و دکتر عزیزالله رودسری گیلانی که بالاخره در شهر اشرف
 (بهشهر) مازندران اقامت کرده مطب گرفت و در سال ۱۳۳۶
 بدست حاکم آنجا مقتول شد .

و عزیزالله جذاب ضمن نام تولستوی و عزیزالله تاگری ضمن
 نام تاگر مذکور میباشد .

در قرآن است :

(عزّزنا بثالِثِ) " واضرب لهم مثلاً اصحاب القرية از

جاءها المرسلون از ارسلنا اليهم

اثنین فکذبوهما فعزّزنا بثالِثِ " که قصه روایات مسیحیه را
 هرود رسل عیسی بانطاکیه است که نخست دوتن برای تبلیغ
 رفتند و گرفتار شدند آنگاه سومی رفته آنها را رهائی و عزّت و
 قوت داد و در تشخیص آن سه روایات مختلف است و در آثار
 و تأویلات این امر بکثرت ذکر رسید و دوتن اول را بمقام نقطه

و قدوس تاویل نمودند وثالث را بابیان میرزایحیی ازل بهیان کردند و اهل بها درشان ابهی گفتند و بعد از صعود ابهی بسیاری از ثابتین در میثاق بمركز عهد ابهی ارتباط دادند .

(عَزَمَ - عَزَائِمُ) وعَزْمٌ ولیمه عَزَمَ یعنی دعوت کردن وعَزْمٌ وعَزْمٌ بمعنی دعوت ومهمان کردن است . در لوحی به آقامحمد جواد فرهادی است قوله الاعزّ :

" یا جواد هذا يوم فيه عزمي في البستان احدا حبائي الذي هاجر معي من الزوراء الى ارض السرّ " و در کتاب اقدس است : " اذا دُعيتُم الى الولائم والعزائم اجيبوا بالفرح والانبساط " که مراد همان ولائم است و محض تأکید و تعمیم انواع تکرار فرمودند .

(عَسْرٌ - عَسِيرٌ) در لوح طب است : " وما عَسْرٌ قَضُهُ منهىٌ عنه عند اولي النهى " آنچه جاوید نش سخت باشد نرسد خرد مندان منهی میباشد .

عسیر سخت و دشوار . در خطابی در مناجات طلب مغفرت برای حاجی صحیح فروش است :

" وتمسك بالعروة الوثقى وتشبث بعهدك القديم وميثاقك الشديد في هذا اليوم العسير " .

عربی سپاه . در لوح به صدر عثمانی (عَسْكَرٌ) است :

" سان عسکر دیده چند فوج از عساكر الخ و علی عسکر از بهائیان معروف در الواح و آثار بهمین نام ذکر است قوله :

" يا على قبل عسکر..... ذكرناك بذكرى الجميل " . (عِشْرِينَ) در سورة الذّبح است :

" ان يا ذبيح قد دُبِحْتُ في كلّ حين في عشرين من السنين " وهمچنین در لوح سلطان وغيره ذکر عشرين و بیست سال میباشد و مبداء آن از سنه ۱۲۶۴ هـ ق گرفته میشود که مبداء بلیات بابیان بود و در نام سلطان ذکر است و ذکرى از " عشرين نفس " در نام سجن میباشد .

(عِشْقٌ - عِشْقَابَادٌ) ذکر حبّ و عشق در آثار این امر بغایت کثرت شده که در نام حبّ ثبت میباشد (عَوَاشِقُ) و بیانات در وادی عشق از هفت وادی و ابیات منقول مشهور در آثار :

"ای عشق منم از تو سرگشته و سودا می
 و اندر همه عالم مشهور بشید ائی
 در نامه مجنونان از نام من آغازند
 زمین پیش اگر بودم سرد فتر انائی"
 در آن میان شهرت بسزادارد .
 و شهر عشق آباد در الواح و آثار بهمین نام و بنام مدینه
 عشق مذکور و مشهور است از آن جمله در لوحی قوله ج ع :
 " در ارض عین و شبنم از ظالمین وارد شد آنچه که عالم فرح بهم
 تبدیل شد " و در لوحی دیگر نیز در وصف حاجی محمد رضا
 اصفهانی شهید خطاب به آقامیرزا ابوالفضل گلهایگانی است :
 " و اشتعل بنار العشق فی مدینه العشق " و قوله :
 " یا ملأ العشاق فی عشق آباد بنطق نیر الافاق فی یوم
 الیثاق و یذکرکم بما یقریکم الی الله مجری الانهار " و اوضاع و
 احوال آنجا و تمامات و اقامات مرتبط باین امر در ظهور الحق ثبت
 میباشد و بنام آن شهر بامر دولت امپراطوری روس پس از استیلاء
 بر ماوراء بحر خزر در حدود سال ۱۲۹۷ هـ ق آغاز شد که بلاد
 دیگر نیز از قبیل تازه شهر و قزل ارواد و دیوانه باغ هم بنا
 گردید و شروع ورود بهائیان بعشق آباد در سال ۱۳۰۰ شد
 و اما واقعات اخیر بر بهائیان چنین بود که در ۵ فورال ۱۹۳۸

میلادی اخذ و حبس شروع گشت و تمام عده محبوسین شصت
 و اندی شدند و حبس بطول انجامید و هنگام بیرون آوردن از
 حبس دو بیست و چهل و اندی بودند و بیست و دو تن در محبس
 از میان رفتند و اسامی برخی که معین است چنین میباشد :
 آقاعلی عکاس - آقامهدی رجبعلی اف - ضوچهرین آقا اسد الله
 احمد اف میلانی - آقامیرعلی اکبر اسکویی - آقامیرعلی اکبر -
 صلاح اف - آقا حسین مهدی اف - آقا محمد آقاعلی محمد اف
 بدیع الله بن آقا محسن میلانی - عبدالخالق یزدی - حاجی
 علی برادر ارباب - آقا نصر الله پسر ارباب و بقیه محبوسین
 مذکور را در ۲۹ اکتبر ۱۹۳۹ بسمت سیبری حرکت دادند که
 در جاهای مختلف گذاشتند و عده ای از آنان در مواضع دور
 از یکدیگر فوت شدند از آن جمله آقا رضا بن آقا کر بلائی اکبر میلانی
 و آقامهدی همدانی آقاعلی عسکر طک محمد اف اسکویی آقا
 علی اکبر کفشد و زنهای اوندی آقانادر اهل تربت حیدریه علیخان
 اهل تربت غلامحسین میلانی و آقاعبدالحسین قصاب یزدی
 بودند .
 و نیز عواشیق معموره ای در عراق که از ایام اولیه این امر
 مرکز مؤمنین قرار گرفت .

عربی گروه و دسته . در خطاب وصایای
(عُصْبَة) عهد است :

" من هجوم عصبة ناقضة * الخ

در لوح نصیراست قوله ج ع :

" ثم فر عنهم الى ظل عصمة ربك * از

عصماء - عاصم) آنان بزیرسایه حفظ پروردگارت گریز.

در خطاب وصایای عهد است :

" ابداع جوهرة فريدة عصماء * ودر خطاب معروف به عهد است :

" وتلاؤا الفريدة الغراء البتيمة العصماء * که بمعنی محفوظ

و دست نخورده و ناسفته و مراد آغازکار و دستیابى بآن است .

در لوح " اتى امرالله " است :

" قل اليوم لا عاصم لا حد من امرالله ولا مهرى لنفس الا الله *

بگو امروز پناه دهنده از حکم خداوندی برای احدی نیست.

عاصم نیز نام شخصی است . در لوحی است قوله الاعز :

" بعد از غزوه اُحد اعراب اطراف بتهنیت قریش رفتند سلاقة

شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند بسفیان گفته اگر

کسى قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر با من میدهم از این کلمه

نارطمع و حرص در سفیان مشتعل از مگه هفت تن از اعراب را

فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر

کسب اسلام نمودند و عرض کردند با رسول الله جمعی از ما بایمان

فائز شدند و یهودانیت حق و رسالت تو مقرر و معترفند استدعا

آنکه بعضی اصحاب را امر نمائی با ما بپایند و احکام الهی را از

حلال و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر

طلب نمودند حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده

فرمان داد که با آن جماعت بمیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرا

کنند عاصم و من معه حسب الامر عازم آنحد و شدند و بعد از

توجه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل

بشر و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای محمد

چرا او را خبرند اد که این جمع بنفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه

واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آنحضرت نمودند *

عصد عربی بازو است و در جمل ادبیه

(عَصْدُ - اِعْتِضَاد) عامل قدرت و نشان توان آورده میشود .

در لوح به نصیراست :

" حجابات وهمیه و سبحات غلیظه که در ما بین ناس سدی بود

محکم و ایشان را از سلطان عزّ قدم ممنوع میداشت جمیع را

بعصد قدرتم وید قوتم خرق فرمودم تا بایکدیگر معاونت کنند * .

اعتضاد قوت یافتن و اعتضاد السلطنة لقب علیقلی میرزا

این فتحعلیشاه بود که در اسرار الآثار العمومیه شرح احوال

آورده است و در ظهور الحق زکری از او میباشد و اورساله ای بظن
شاعرانه و ظاهر تنقید در شرح دوره بهاییه نوشت و ذکر افتخار
الوزارة از بهائیان در ذیل نام علی میباشد .

عربی عطر فروش و عطرساز و بر عطر و در
(عَطَّار) ایران ادویه و اشیا خوشبو فروش را گویند
و در آثار این امر نام خانوادگی آقا محمد
کریم عطار موصوف در ظهور الحق بنام صریح با بحروف مقطوع
کثیر الذکر میباشد .

عظیم - عظیم عربی بزرگ و مجلل و مهم در لوح
رئیس است ؛
(اعظم) " ان لك عنده مقاماً عظيماً " و در آثار

نقطه البیان ذکر شیخ عظیم بکثرت موجود است که ملا شیخعلی
ترشیزی موصوف در ظهور الحق باشد و ویرا بتطبیق عدد حروف
ابجدی شیخ عظیم نامیدند .

اعظم بزرگتر و مهمتر و " الله اعظم " تحیتی از تحیات این امر
و در صورت صلوة کبیر " الله اعظم من کل عظیم " میباشد و در
کتاب اقدس این امر را بنام " نبأ اعظم " ذکر فرمودند
قوله :

" اياكم ان يمنعكم ذكرا النبي عن هذا النبأ الاعظم " که تلویح

بآیه " عم يتساءلون عن النبأ العظيم " از قرآن است . و نیز
در کتاب اقدس قوله :

" قد انتهت الامجاد الى العبدین الاعظمین " که مراد عید
رضوان و عید مبعث باب اعظم است . و قوله :

" الاوّل وهو الاکبر الاعظم نزلناه فی الواح اخری " که راجع
بعلامت اولی از د علامت بلوغ عالم است و در ضمن نام امر
شرحی ذکر میباشد . و در ضمن نامهای بهاء و آقا و بقعه
وسجن و غیرها زکری از سجن اعظم و اسم اعظم است و در ضمن
نامهای اسم و حی و وصف اسم اعظم و نیز ذکر و توقیعی در شأن
شیخ عظیم ثبت میباشد . و نگین اسم اعظم که مرکز عهد
ابهی برای انگشت دست بهائیان بنوع رمزی وضع کردند و
بهائیان بانگشت میگیرند معروف میباشد . و نام فصیح اعظم
در دوره جمال ابهی شهرت مقام عبدالبهاء شد که ثابتین در
اخلاص میخواستند تحیت بهائی را همان " الله اعظم " قرار
دهند و موجب اختلافی گردید که در تاریخ ثبت است و بالاخره
تحیت بهمان " الله ابهی " قرار گرفت .

(عَفَّج) عربی روده آغجاج جمع . در لوحی
است :

" نقيّ الأعفاج من الأمشاج " روده هارا

از اخلاط پاک کن .

تَعْفِير مصدر عربی بمعنی خاک مالسی و
(عَفْر) بخاک کردن . در خطابی در حق یکی

از بهائیان است :

"وَعَفَّرَ جَبِينَهُ بِتَرَابِ عَتَبَتِكَ النَّوْرَاءُ"

عربی کيفر و جزاء بشرّ . در کلمات

(عِقَاب) مکنونه است :

"ای اهل ارض بر راستی بدانید که بالای

ناگهانی شمارا در پی است و عقاب عظیمی از عقب "

عربی گردنه بالا رو و سخت و بلند کوه

و بتشبیه بر امر مهمّ و پر مسئولیت گفته

(عَقَبَة)

میشود . در لوح به نصیر است :

"بعضی در عقبه سؤال واقف اند و برخی در عقبه حیرت متوقف

و بعضی در بعضی اسما محتجب "

عربی گردن بند آمده لعل و مروارید

و غیره برشته کشیده . عَقُود جمع . در

(عِقْد)

خطابی است :

"وَأَنَّ السَّلَاسِلَ وَالْأَغْلَالَ قَلَائِدَ الْعَقِيَّانِ وَعُقُودَ الْيَاقُوتِ وَالْمَرْجَانِ"

در لوحی در ذکرمصیبت سلطان الشّهد

(عَقْر) است قوله الاعزّ :

"أَنَّ الذَّئِبَ إِفْتَرَسَ غَنَمًا وَعَقَّرَ كَسْرًا"

گوسفندی را شکار و نحر کرد . وقوله : "وَعُقِرَتِ النَّاقَةُ"

عربی زرسره طلای خالص ناب . در کتا

(عِقْيَان) اقدس است قوله ج ع :

"حَقُّ لَهُ أَنْ يَقْعِدَ عَلَى سِرِّهِ الْعَقِيَّانِ"

در لوح به شیخ نجفی اصفهانی :

"بر کرسی عقیان در صدر مجلس عرفان مستوی " و در خطابه

است :

"أَنَّ السَّلَاسِلَ وَالْأَغْلَالَ قَلَائِدَ الْعَقِيَّانِ"

در خطاب و بیانی از مرکز عهد و پیمان

ابهی عبدالبها در حیفا سال ۱۹۱۹ (عَقَاء)

است قوله العزیز :

"عاکور همین عکا است که فرنگیها عاکرمیگویند . عکا اسامی

مختلفه پیدا نمود اول عوك بود بعد عاکو بعد عکه بعد عکا

این شهر بواسطه فینیقیها بنا شد و آنرا داب این بود که

هر شهر را بموجب نقشه جغرافیائی نام میگذاشتند و چون این

شهر مثلث منحنی الضلع بود عوك عکه نیامیدند که همین معنی

رادارد و حیفا هم حیفو بوده یعنی شهر دامنه کوه و کوههای لبنان هم یعنی بزبان فینیقیین کوه سفید چون بهرف پوشیده است . این شهر یک هزار و پانصد سال قبل از حضرت موسی بنا شده است " انتهى و در شأن عکا و استدلال به اشارات قبلیه راجع بآن شمه ای از احادیث عامه مرویه در ضمیمه لوح خطاب بشیخ نجفی معروف مطبوع گردید و غصن اعظم عبدالبهاء در شرح بسطله پس از بسط بیان از قرآن و آیه " سبحان الذی اسرئ بعبدہ لیلًا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله " الخ نقل فرمودند که در کتاب محیی الدین ثبت شد که آن ارض مقدسه همان زمین مهاد است و رستخیزا کبر در آنجا بیامیگرد و بقمه بیضا همان است و طحله کبری در چمن عکا میشود و هر وجبی از زمینش بدیناری ارزش مییابد و در جفر این مجله است که : " در چمن عکا محل گستردن سفر و مبهمانی از جانب خدا میگردد " و فی الحقیقه کوکب اقبال و سعادت عکا روی باوج عزت و سعادت گذاشت بامر سلطان عبدالعزیز عثمانی جمال ابهی را با هفتاد نفر از اصحاب و همراهم چنانچه در لوح رضا ثبت است از مرد وزن و بیجه اسرّاً و حبساً در آنجا برقرار کردند که شمس ابهی تا یوم غروب در آن افق میدرخشید و تمامت واقعات آن دوره و دوره بعد

یعنی ایام غصن اعظم عبدالبهاء در بخشهایی از تاریخ ظهور الحق تفصیل داده شد .
 در حق عکا در لوح معروف بصدر دولت عثمانی چنین مسطور است قوله الاعزّ :
 " و حال امر از این مقامات گذشته و توبقول خود مأموری که ما را با خرب بلاد حبس نمائیدی " و در لوحی دیگر :
 " و عند ذلك ارتفع النداء من شطر الحجاز ونادت وقالت طوی لک یا عکا بما جعلک اللّٰه مطلع ندائه الاعلیٰ و مشرق آیاته الکبریٰ و نعیماً لک بما استقرّ علیک العدل و اشرق من افقک نیر العنایة و اللطاف " و در مناجاتی چنین مذکور :
 " یا الهی تری بانی حبست فی هذه المدینة التي لم یسکن فیها احدًا الا اهلها و انما اقبح مدن الدنیا و اخریها و منعنا الغافلون عن الخروج منها و سدوا علی وجوهنا کلّ الابواب فو عزتک لست اجزع من ذلك لانی قبلت فی حبک البلیا " و در کتاب اقدس آنجارا بعنوان " المنظر المنیر " و " شطری الا قدس المقام المقدس الذی جعله اللّٰه مطاف الملاء الاعلیٰ و مقبل اهل مدائن البقاء " و امثالها ستوند و نبذه های بسیاری از آن ذیل نامهای متکثره خصوصاً نام سجن ثبت مییابد .

ودر لوحی در وصف همحبسان ابهی در عکا است قوله ج ع :

” ارضياء بسم الله المهيم على الاشياء قد كان عند ربكم الرحمن
 في سجن آذربايجان نفسان اسك الحسين واطرد الحسن
 يد العدل مع ان له عند محبوبي ومبشرى شأن من الشؤون وانا
 نكون في الحبس مع سبعين انفس من الذين هاجروا مع الله
 ومنهم انفس معدودات من الذين نبذوا ما عندهم من زخارف
 الدنيا وما رضوا بالفراق وطاروا في هواه الاشتياق الى مقام
 ما منعهم الدنيا عن لقاء ربهم العزيز المختار نسأل الله بان
 يوفقهم على ما يحب ويرضى ويحفظ الكل عن النفس والهوى
 ليظوفون في حوله ويحتركون بامره ” الخ .

ودر لوحی دیگر در بیان واقعه سید محمد اصفهانی و غیره است
 قوله :

” فانظر ثم اذكر انا نهينا الكل عن سفك الدماء وبذلك يشهد
 كل الالواح وكنت من العالمين قد بلغت الشقوة الى مقام نطق
 بغتة قلم الاعلى باعلى النداء بين الارض والسما بعد الذي سد
 على كل واحد ابواب اللقاء قد طالت الاعناق بالنفاس اين اسيا
 انتقامك يا ملِك العالمين فلما نزلت الآيات اضطربت الاشياء
 لذا اخدنا زمام القهر بسلطان من عندنا ولكن رشح مارشح
 وظهر ما ظهر قل لك الحمد يا من في قبضة قدرتك زمام العالمين

یا اسمی جمیع نام را ازینگونه امورات نهی نمودیم بقسمی نار
 شقوت مشتعل که وارد شد آنچه وارد شد در سنین معدودات
 متصلآ آن نفوس خبیثه راتحت رداه حفظ محفوظ داشتیم و
 معذلک آرام نگرفتند در هر یوم فسادی ظاهر امر بمقامی رسید
 که از کل عزلت گرفته و ابواب معاشرت راست نمودیم قد اخذهم
 زبانية القهر بغتة وجعلهم هبرة للعالمين»
 واز بیانات فصن اعظم عبد البهاء برای جمعی از بهائیان در
 حیفا است قوله العزيز :

” از عادت حکومت ترکیه است که حکم فرمان را بحضور مقصر
 میخوانند تا تکلیف خود را بدانند و قوانین را پیروی کند و از اینرو
 در روز سوم بعد از وصول ما بعکا متصرف مرا طلبید و نص فرمان
 سلطانی را بر من خواند مضمونش آنکه ما محبوس ابدی شدیم
 من با و گفتم این فرمان دروغ و بی معنی است و اساسی ندارد .
 متصرف سخت خشمگین شد گفت مگر نمیدانی که فرمان سلطان
 است گفتم بلی این فرمان سلطان است ولیکن او هام میباشد
 پس غضبش بیشتر شد گفت ببینم چطور به معنی بی اساس است
 گفتم ببین این فرمان میگوید ما محبوس ابدی هستیم یعنی
 الی الابد و بی نهایت و کلمه ابدی معنایی ندارد چه ماهمه
 در این عالم موقت هستیم و لابد باید از در زندان یازنده یا

مردم بیرون رویم پس متصرف و د اثره اش همه خندیدند و بعد از مرور ایام باین فرمان و اوراق رسمیه شامل او امر دولت و حکم بر ما بسجن دست یافتیم و این بواسطه مدیریت تحریرات شد که سرآپیش من آورد و سوزاندم و چون مسئله سجن بطول انجامید یک بار دوباره سه بار بحضور جمال مبارک عرض کردم که از سجن بیرون قدم بگذارند و بقصر مزوره تشریف بیاورند قبول نکردند و نتوانستم باز هم تکرار کنم ولی بمقتی گفتم و بحضور مبارک فرستاد رفت و راکع شد و اقدام مبارک را بوسید و گفت مولای من چرا به بر بیرون نمیآئید هوای باغ لطیف و منظر جمیل است جواب دادند که مسجونم و حکومت راضی نیست و بتمام خضوع و التماس اصرار و الحاح کرد تا بالاخره جمال مبارک رضایت دادند و قوله :

" در بدایت در عکا اجتماعات میشد ولی بسیار خفق نفسی از مسافرتین جرأت دخول در عکا نمیکردم دروازه سرگون میکردند از بیت میکردند جناب نبیل آمدم دروازه گرفتندش بسیاری حبس میکردند بعد از حبس سرگون میکردند جناب ملا علی قاشینی به چاره بچه زحمتی آمد او را گرفتند و سرگون بناصرت کردند ملا محمد علی دهجی آمد هر چه خواست بهر وسیله باشد مشرف شود نشد رفت توی صحرا از دور اطاق مبارک

را زیارت کرد می بسرش میزد و گریه میکرد و رفت و همچنین خیلی از احتیای دیگر بعضی هارا حتی تدبیر میکردم این ضابط هارا اکرام میکردم خدا رحمتش کند یک یک باشی بود بسیار اکرامش کردم ضبطیه هارا هم انعام کردم و بناکردیم اینهارا خفیا آوردن شبها اینهارا میآوردند از جمله استاد اسمعیل معمار این بهر مرد از موصل پیاده آمد هشتاد سال عمرش بود این راهبر نوع بود آوردیم ده پانزده روز نگاه داشتیم بعد دیدیم که منافقین پیدا شدند اینها به آقا جان رسید محمد خفا خبر میدادند مجبور شدیم او را بیرون فرستادیم اینجادر کوه کرمل در یک مغاره منزل کرد و قوله :

" نبیل بطور ناشناس بلباس اهل بخارا به عکا آمد و حکومت شناخت و فوراً حکم بتبعید داد و مردی دیگر به عکا رسید و پولیس از عبا پیش شناخت که از بهائیان ایران است و از دخول بشهر منع کرد و او بصحرا رفت و بسرش میزد و ناله و گریه میکرد و جمسال مبارک در پنجره زندان توقف کرد و او را از دور در صحرا دید " انتهى و در ابتدا ایام در سجن سر باز خانه حکم و مقدر دولت چینی بود که محبوسین با هم سخن نگویند و از آنمیان چهار کس را برای خروج و خریدن مایلزم روزی یکبار با اتفاق سر باز معین میکردند و بعد از خروج از سر باز خانه و اقامت در خانه که

نفته معروفه سید محمد اصفهانی و کج کلاه شدت داشت چنانچه در ذیل نام نبیل زکری و در ظهور الحق شرح است لوحی خطاب بحاجی سید علی اکبر دهجی صد دریافت قوله الامز :

" قد احترق المخلصون من نار الفراق قد ارتفع بهباح الكلاب من كل الجهات این غضنفر سطوتك يا قهراً بالعالمين

قد طالت الاعناق بالتفاق این اسياف انتقامك يا ملوك العالمين ان يا علی قبل اکبر الخ ونیز در بیانات غضن اعظم عبدالبهاء برای جمعی از بهائیان در حیف است قوله العزیز :

" جمال مبارك ملاقات هیچ متصرفی را نپذیرفتند و سلطان باندیشه شد و به تصرف تلگراف کرد که حتماً بملاقات ایشان بیاید پس او با جمعی از دولتیان بحضور آمد و جمال مبارك نه با خاست و نه با آنان حرف زد و ایشان بزمین نشستند و جمال مبارك با اشاره صندلی را نهادند ولی آنان همان نشست روی زمین را نپذیرفتند و با جمال مبارك قلیان حاضر شد ولی محض رعایت پامس احترام نکشیدند و جرأت هیچ حرفی نکردند و پس از ده دقیقه با کمال خجلت از آن خواستند مرخص شدند " و قوله :

" میرزا محسن خان سفیر ایران در اسلامبول از اعداء این امر بود نویستی بحضور چهل نفر از وزراء و وکلاء یکی از عثمانیان

حکومتی را از حال جمال مبارك پرسید و او جواب داد که عنقریب از او اثری نمیماند من خود عکارا دیدم و شبی در آن ماندم ولی نتوانستم بخوابم و از هوا بغایت ناسالمش اندیشه داشتم چنانکه مرغ در طیران بالای هوای آنجا بیشک از غایت عفونت آن میافتد و سفیر هم تدارک بزرگ کرد که شجره امر را از جای بکند و خواست نزد سلطان تقرب یابد و با محررین و مخبرین جرائد محلیه خصوصاً جرائد اجنبیه مصاحبت کرد و بمانند جریده تیمس لندن و جریده پاریس همی رشوه داد که مقالاتی در مدح و ثنا سلطان بنگارند مثلاً نوشتند که سلطان برخلاف آنچه جرائد اروپا نوشتند عادل و عاقل و بارحم است و مسیحیان در محیط دولت او از مسلمانان راحت ترند چه از هجومهای لشکری خلاص میباشند و عمده مقصود سفیر جذب سلطان بسوی خود بود و سلطان از او خوشحال شد و نشانها باو داد و او را دعوت کرده برای غذا بطرف راست خود در محل مخصوص صدراعظم جای داد و دو گونه اثر را بوسید و بدست خود نشان بمحل مخصوص نهاد و من همه اینها را خبر داشتم و این تدابیر را با سکوت تحت نظر گرفتم و چون سفیر در جذب سلطان بسوی خود موفق شد و بقونسول ایران در شام نوشت که لایحه بسلطان بنگارد و خبر دهد که بهاء الله بامتمدی در طرابلس

غرب و سودان و سوریه در تحریک برای خلع سلطان متفق است و چون چنین کرد گفتیم نه دیگر الآن محض تعدّیش باید توقیف و قبض کرد ولذا از علی میران قونسول ایران در صیدا مکتوب مذکور سفیر را که بقونسول شام نوشت خواستم و لایحه مفصل از احوال سیاسیّه حاضره نوشته بواسطه نوری بیک منشی سلطان نزد او فرستادم و او خیلی خوشحال شد و کاتبش حسب الامر بمن خبر داد و وعده بود که آنچه میخواهم بتمام سرت انجام دهد و در همان ایام امر از دولت ایران بعزل سفیر و جمیع مأمورینشان رسید و سفیر برجان خود ترسید که چون بایران برگردد کشته شود چه دولت او را معزول کرد و فوراً خواست و با همه عداوتهاش بجمال مبارک نوشته در کارش مشورت کرد که چون در کارش متحیر است تبعیت عثمانی گیرد و شغلی نزد اتراک پیدا کند و این مطالب را بحضور جمال مبارک معروض داشت و فرمودند بهترین است که بایران برگردد که آنجا موفق خواهد شد و اطاعت امر نمود و چون بایران رسید باوشغلی عالی دادند و وزیر امور خارجه شد و لطف بهاء الله باعداء چنین بود . انتهى .

و در سفرنامه اروپا بدایع الآثار کیفیت نشر و با چهار بار در سوریه و داخل نشدن در عکا ولی دخول آن بعد از غروب امهپی و محفوظ

ماندن بهائیان با اقدامات مرکز میثاق ثبت میباشد و در آن دوره عکا کرسی نقض عهد و مخالفت مرکزش قرار گرفت و نخست تقریبا در سال ۱۳۱۴ در ایام اقامت منفردانه مصممانه در مقام خضرائی آقا جواد قزوینی را طرد کردند آنگاه میرزا مجد الدین بن کلیم را برای سعی و کوشش در ضرر و ستم رد فرمودند و چون اوراق ناربه رتبه میرزا محمد علی غصن اکبر از ایران پس فرستاد گشت فرمودند کسی نزد او نرود و همینکه در عکا فتنه معروف از ناقضین برپا گردید مجاورین را دستور دادند که بروند و خود در حیفا سه محلّ اجاره کردند یکی برای اقامت عائله شان دیگر مسافر خانه برای اقامت زائرین از بهائیان امریکا دیگری برای زائرین از بهائیان ایرانی و آقاسید تقی منشادی را برای سرپرستی همان مسافر خانه ایرانی اقامت دادند و در همان مسافر خانه يك اطاق بود که خود اقامت مینمودند و علیقلی خان کلانتر را مترجم خود معین داشتند و در چنان ایامی بود که ابراهیم خیر الله مذکور در ذیل نام امریک و غیره از ایالات متحده امریکای شمالی رسیده ایامی تشرّف حضور مییافت و نیز مستر هور بهمین طریق آمد آنگاه ناقضین در سال ۱۳۱۷ موجب تجدید قلعه بندی شدند و هشت سال طول کشید و در یکی از آشکار راجع بفتنه مذکوره ناقضین چنین نگاشتند قوله :

"ایدوستان حقیقی بعضی از نفوس از اهالی اینجاها برادر مهرپرور میرزا محمد علی بالا تفاق بر مضراتی چند قیام نموده اند لهذا کمیسیونی تشکیل فرموده بجهت تفتیش باینجا فرستادند و مشغول هستند از جمله مفتریات اینکه جمعی کثیر را در این صفحات مابھائی نموده ایم ولی این قضیه واضح و آشکار است که صرف مفتریات است و کمیسیون تحقیقات و تدقیقات عمیقہ در این فرموده و واضح و آشکار گشته هر چند اعضای کمیسیون بیفرض اند ولی بحسب روایات بعضی اعداء از اهالی و مأمورین این بلد در این تحقیق و تدقیق زہد خل اند دیگر تا کار بکجا انجامد و شما میدانید کہ جمال مبارک با و امر قطعیه ما را از نشر طریقت در ممالک علیہ منع نموده اند ایدوستان حقیقی امروز شہرت یافته و از نفوس موشوق شنیده شد کہ اخوی میرزا محمد علی غیر از اینکه محرک لائحہ مفتریات بوده بلکه تقریری داده کہ حضرت بہاء اللہ طریقتی موافق شرع انور داشتند ولی عباس افندی تغییر و تبدیل داده و مخالف شریعت کرده و ما بہیچوجه با او نیستیم و از او بیزاریم و همچنین شنیده شد اخوی مذکور بعضی نوشته ها اختراع نموده و نسبت بمن داده و سرّاً باین و آن نشان میدهد" و قوله :

"ای یاران عزیز عبدالبہاء در این طوفان ہلاکہ موجش ہواج

اطلی رسیده مرکز نقض چنان فرض مینمود کہ بمجرد استکبار بنیان عہد و میثاق ناپاید ار گردد و اوراق شبہات منتشر شود شریعة اللہ منسوخ گشت ما اسیر و گرفتاریم و گرسنه و تشنه در لیل و نہار وحدانیت الہیہ محوشد ظہوری ہمیش از الف سنے بروز نمود ترویج ندید بتدریج بفکر فساد افتاد بنای سعایت نزد حکومت گذاشت و با بعضی از بیگانگان آشنا شد و ہمزار گردید بالا تفاق لائحہ ترتیب دادند تقدیم مرکز سلطنت کردند اولیای امور را بتشوہش انداختند اینمظلوم علم استقلال ہر افراخت و ہر علم یا بہاء الالبہی بنگاشت حتی در میان قبائل صحرا بگرداند جمیع را دعوت با اجتماع در زہر علم نمود مقام کرمل را قلعه قرار داد و تربیت مقدسہ رامگہ مکرہ نمود و حال آنکہ آنعمارت عبارت از شش اطاق است و از جملہ مفتریات تأسیس سلطنت جدیدہ کرد و جمیع یاران را دعوت نمود مرکز نقض سنی است و جمال مبارک از علمای امت و اہل طریقت جمیع این امور را اینمظلوم تأسیس نموده باری ہیئت تفتیشیہ از مرکز سلطنت عظمی دامت شوکتہا تعیین شدند و باین ارض آمدند و رأساً در خانہ یکی از مدعیان وارد و جمعی کہ در تنظیم لائحہ شریک و سہیم اخوی

بودند آنها را احضار و از حقیقت لایحه استفسار نمودند و مضمین لایحه را تشریح کردند تصدیق نمودند حال آن هیئت بمركز خلافت راجع و هر روز خبر موخش و مدعش میرسد و امّا عبدالبهاء الحمد لله در نهایت سکون و وقار و قوله :

"پورتسمید احمد یزدی قونسول دولت ایران ملاحظه فرمایند اید وستان الهی تلغرافی امروز ارسال شد ولی مختصر مفصل اینکه الحمد لله درصون حفظ و حمایت الهیه ایامی میگذرانیم و اعتماد بعدالت حضرت تاجداری داریم شما مطمئن باشید ولی گروهی مکروه از قرار مسموع فراری در دیار مصریه هستند این حزب طاغی یاغی بدخواه حکومت اند و بانواع وسائل فتنه و فساد جویند شاید اراجیفی در حق مادر آن صفحات شیوع یابد و این مفسدین فراری در نزد شما آیند و اظهار تأسف و مهربانی کنند زنهار زنهار باین نفوس مفسده ملاقات و معاشرت ننمائید زیرا مقصدی جز نفوس وهوی ندارند و مرادی جز فتنه و فساد نخواهند هر يك بغرض و مرضی مبتلا و غافل از خدا و اسیر نفس آماره پرهنی و فحشاء هستند البته صد البته از چنین گروه مکروه بیزار باشید و مشغول بتجارت و کسب و کار و همواره بدرگاه احدیت تضرع نمائید و در حق مادعای خیر کنید و علیکم التحية و الثناء عباس

شهر جمعی الا ولی سنه ۱۳۲۳

و صورت تلغراف این بود :

"پورتسمید یزدی از اشاع باقال المرجفون فی المدینه لعل رهط من المفسدین یا تونکم متأسفین فاحذروهم لا تقعدوا معهم بل و لئو منهم فراراً لا تهم لا یریدون الا فساداً نحن متکفون علی الله بالبوسته کفایة عباس و در ضمن خطایں دیگر نیز باحمد یزدی مذکور قوله :

"ولی کار در خطر است تا خدا چه خواهد لهذا مسئله مکاتیب بسیار مشکل شده است و بینهایت سخت و حکومت مواظبت دارد و مکاتیب چندی گرفته است ولی الحمد لله غیر ما نحن فیه در آن مذکورنه مگر آنکه بواسطه اخوی چیزی علاوه کرده باشند یا آنکه تحریف نمایند زیرا اخوی در تحریفید طولی دارد اعاذنا الله من شره باری مقصود این است باید بموجبات تعلیمات مکاتیب ارسال شود یعنی اوراق را باسم ارسال دارید زیرا آقا سید تقی چون شهرت و ساطت مکاتیب داشت موقتاً از حیفا بمصر ارسال گردید اگر امور سکون یابد دوباره برقرار اصلی رجوع نماید و الا الله اعلم بمجاری الامور سی و شش سال است که ما در این زندان در گوشه ای خزیده بحال خود مشغولیم الخ و نبذه ای نیز ضمن نام مصر ثبت است . و در ضمن نام صفاهم ذکر است و در خطاب و بیان برای جمعی از بهائیان در حیفاست

قوله مفاردا :

خلیل پاشا والی بیروت عبدالرحمن الحوت را بوکالت از خود
بعکافرستاد که از من تحقیقات نماید و همینکه مرا خواستند
احباً قصد آمدن بامن بدارالحکومه و سرایه کردند نپسندیدم
و گفتم از آمدن شما چه فایده است ناچار آنچه بخواهند میکنند
و بهترین است که تنها بروم و چون نزد حاکم رسیدم تلگراف
رسی بنام عباس بدون القاب بمن نشان داد و گفت بما خبر رسید
که دوتن از فرنگیان اوراق سیاسیّه مضره بشما فرستادند کجا ایند
و اوراق کجا است جواب گفتم نه فرنگی پیش من آمد و نه اوراق
مضره نزد من است گفت ما باید آن اوراق را بدست بیاوریم
و ما میخواهیم گفتم جوابم همانست که بشما گفتم اوراق مضره پیش
من نیست والسلام ولی اگر شما میخواهید پس کاغذی بدید تا
آنچه دل شما میخواهد برای شما بنویسم ولو اقرار بر ضرر خوردم
که مجرم ثبت کنم و امضاء نمایم و بدست شما بد هم گفت نزد ما
گواهانی هستند که گواهی میدهند که نزد شما آن اوراق که ما
میگوئیم هست بآنها گفتم احتیاجی بشهود نیست شما مختارید
آنچه میخواهید بکنید و لکن بیقین بدانید که خدا برای من
ذلت و خواری نیافرید و احدی نمیتواند مرا ذلیل سازد و ایمن
تلگراف مستحق شکر جزیلی از طرف من هست چه آنکسانی که ارسا

داشتند مراد صرف کسانی قرار دادند که من آرزو دارم مانند
قطره ای در دریایشان باشم چه مرا عباس بدون ذکر افسندی
خطاب کردند مانند خطابی که بهم همراهان از محمد و عیسی و موسی
مینمایند هیچکس محمد افسندی و عیسی بیک و موسی پاشا نمیگوید
و بدانید که خوشترین امور نزد من آن است که مرا حبس کنند
یا بدار بیاویزند که آنوقت مثل مرشد مباح بشوم و از بالای
دار خطبه ای مانند خطبه اواد اکتم و لذا حاکم و دایره اش و وکیل
والی بیروت عبدالرحمن حوت که گمان برده بودند من بتهدید
آنها رشوه و برطیلی خواهم داد و چون جواب من که احب الاشیاء
نزد من مصلوب شدن است شنیدند چنانکه آب سرد بر آتش
ریخته شود سرد شدند و بعد از آن همینکه هیئت تفتیشیه بعکا
آمده از من ملاقات خواستند نیز برفتم و با آنکه حکمت بیک آمد
و التماس کزد و حتی از روی تزویر و حیلله گریست و میگفت و لوسدت
کمی باشد بملاقات خود مشرف ساز گفتم اینها محض تفتیش آمدند
و احسن آنکه با آنها هیچ روبرو نشوم و آنان لایحه درباره من
فرستادند و من هم لایحه نوشته بواسطه شیخ بدرالدین
بسلطان عبدالحمید فرستادم و در آن ذکر کردم که مفتشین بعکا
آمدند و من با آنها ملاقات نکردم و از آنها متشکر و ممنونم چه
شنیدم لایحه بباب عالی فرستادند و شکایات بسیار کردند کسه

اهم آنها چهاراست اولاً آنکه من نفوذ دولت را بشکستم و حکم من جریان دارد دوم آنکه قلعه محکمى ساختم سوم آنکه علم پاهبها الا بهی با میرزا زکراالله بپاکردم و دو سال است که بهالای سرهای عشائرمیافرازد چهارم آنکه دولت عکا از املاک و اراضی من قرارگرفت و سبب شکر و امتنان من از هیئت محترمه این است که آنها در شکایت اول مراستحق هرگونه مدح و ثنا و افتخار قرار دادند و برای من اعجاز عظیمی نسبت دادند چه برای یک اسیرغریب حقیر فرید چگونه ممکن است چنین قوه که نفوذ دولت عظیمه را بشکند فراهم شود و بتواند حکومت تازه تأسیس نماید و هرکه چنین امری انجام دهد باید با و تبریک و لاله درک گفت و باز هم برای شکایت دوم متشکرم که دلالت بر نیرومندی و اقتدارم دارد بلکه اعجازی بزرگ است چه من محبوسم و در عین حال قدرت بر بنا قلعه محکمى که در آن بمقابل کشتیهای بزرگ دریائی بایستم ساختم و هر محبوس که چنین قوه ای از او ظاهر شود باید با و احسنت و لاله درک گفت و اما شکایت سوم عجباً آیا دولت با همه جاسوسها که شمارشان مانند ریگ است در این مدت دو سال بخواب بودند یا فرشته آسمانی دیدگانشان را کور کرد که غفلت کردند و آن علم مبین را که بر رؤس عشایر موج میزند ندیدند و اما شکایت چهارم من برای فروش جمیع املاکم به هزار

لیره فقط حاضریم و چون این لایحه را فرستادم آنگاه جمیع احبباً راهمشورت دستور دادم و گفتند اولی آنکه کشتی ایتالیائی سوار شده با اروپا سفرنمائید و آن کشتی سه روز در بندر عکا منتظرماند ولی من مشورت آنها را نپذیرفتم بلکه هفتاد نفر آنها را بمصر فرستادم و مخارج بآنها دادم و اما مفتشین تلگراف بسلطان کردند و برای اسلامبول رفتند و همان هنگام که در دریا میرفتند و سلطان بر در مسجد با شیخ الاسلام تکلم میکرد نارنجک بمقصد عربانه سلطان منفجر شد و دو هیئت نفر بهلاکت رسیدند و سلطان غش کرد و چون عارف بیک رئیس هیئت تفتیشیه بپل اسلامبول میگذاشت سه بار پولیس او را امر نگه داشت داد و لکن بعلت تکبر و غرور ملتفت نشد و نایستاد که پولیس با گلوله او را زد و کشت و اما مفتش دوم ادهم بیک در مصر از جهت فقر و احتیاجش باحبباً رجوع کرد و من هزار غروش طلا فرستادم و لکن او بعداً باسکندریه رفت و دیگر معلوم نگشت که چه شد و نیز غضن اعظم عبدالبها در ایالت هیئت تفتیشیه مذکور قصیده ای بترکی بنظم آورد و فرمود آن قصید را با دو پیست و پنجاه از مکاتیب بهائیان امریکامشتمل براعترا ف و شهادت بمقام مظهریت اب سماوی برای جمال ابهی و بمقام نبوت و حیدره غضن اعظم عبدالبها نسبت بپدر آسمانی برآید سلطان عبدالحمید فرستادند که پشت او شکست و گفت مادر عک

حبس کردیم و مردم را از نزدیک شدن باو منع کردیم و حالا چه کنیم که امریکا با او است و شخص واسطه باو جواب گفت که من بحضور شما معروض داشتم که مسئله آنها روحانی و دینی است و سیاسی نیست و در آخر تصیده گفته بودند که من یکبار بمسراق تبعید شدم و یکبار برومیلی و الآن در قلعه عکا و عاشق بایمید سیرش تافیزان تکمیل شود . و در ضمن نام امریکانیز شرحی از عکا است .

فارسی عرفی معاصر صورت اشیا و اشخاص که
(عکس) بادستگاه فتوگرافی بردارند و عکاس صاحب آن عمل و هنر و پیشه و زکری از عکسهای ابهی در خطابی ضمن نام محمد میباشد .

در لوح طب است :

عِلَّةٌ - عَلِيلٌ - "علاج العلة اولاً بالاغذیه" بیماری رانخست
تعلیل) بخوراکها علاج کن . و در لوح به نصیر است :
"شاید باین وسوس و حیل ناس را از علّة
العلل محروم سازد" بمعنی سبب و موجب همه اسباب که خدا
است . و نیز در آن لوح است :

"علیلان (بیماران) صحرای جهل و نادانی را اقرب من لمس
البحر بمنظر اکبر که مقام عرفان منزل بیان است برساند" در لوح

رئیس است :

"وَطَّلَ (بی هم و جرعه جرعه آشامانده شد) من زلال هذا
الخمير" که در ضمن حَمِيًا ذکر است .

علم در کتاب ایقان است قوله الاعزّ :
(عِلْمٌ - عَالِمٌ - مُعَلِّمٌ - "علم بد و قسم منقسم است علم الهی
عِلْمٌ - عَالِمٌ - عَوَالِمٌ - و علم شیطانی آن از الهامات سلطان
حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس
عَلَامَةٌ)

ظلمانی باهر معلم آن حضرت بسیاری
و معلم این وسوس نفسانی بیان آن اتقوا الله يعلمكم الله و بیان
این العلم حجاب الاكبر اثمار آن شجرة صبر و شوق و عرفان و محبت
و اثمار این شجره کبر و غرور و نخوت" الخ .
و در موضعی این عبارت است قوله :

"برای وصول بمراتب عین الیقین و حق الیقین و نور الیقین" الخ
که مراد باصطلاح مراتب علم و معرفت میباشد و تبیین و تمثیل
چنین میشود هرگاه در بیابان دخانی از بعمید دیده ششود
یقین بآتش حاصل میگردد و این مرتبه علم الیقین است و همنیکه
بارفتن سوی آتش بجائی رسد که آنرا مشاهده نماید این مرتبه
عین الیقین است و چون بحدی تقرب جوید که لمس و احساس
جبرارت نماید این مقام حق الیقین است و چون وارد آتش شود

وآثار آتشین یابد نورالیقین . و در اصطلاح عرفاء غالباً ذکر سه رتبه و نامهای اول میباشد و در توقیعی است قوله الاعلی :
 " و ان کُلّ الاصول والفقه والریاضی والبیان یخرج من احدی حرف من کلماتی و ان الیوم لیس عند احد علم الخالص الا فی صدی فان استقررت مکانک فسوف نعلّمک کُلّ الامضاء والقوانین و انّ ذلک الکتابین عندک شیئی و انّ لدی لیس بقدر سواد عین بعوضه میتة و انی لا قدر ان اُهبین ما خلف و فی ذلک الکتابین ما لا یخطر بقلب احد فاقب علی حیوان حیث لا یمیز بین العلم والبیان " و از آثار دوره ابھی است قوله الاظهر :

" بسم الله الرحمن الرحیم بشارت ده کُلّ ممکنات را و ندا کن بین ارضین و سموات که هر نفس اراده سؤال نماید بمظهر عزّ قدّم معروض دارد از سماء فضل نازل خواهد شد و هر ذی علمی که سؤال از علم بخواهد البتّه بساحت اقدس معروض دارد که محروم نخواهد ماند "

و در لوحی است :

" انتظقون بما عندکم من العلوم بعد ما ظهر من کان واقفاً علی نقطة العلم الّتی منها ظهرت الاشیاء والیها رجعت و عادت ومنها ظهر حکم الله و العلوم الّتی لم تنزل کانت مکتونة فی خزائن عصمة ربکم العلیّ العظیم " و در توقیعی صادر در قرب جدّه

برای والی شوشتر که سؤال از حدیث مروی از علی امیر المؤمنین - قوله : " طمّنی اخی رسول الله علم ماکان و علمته علم ما یكون " نمود قوله الاعلی :

" و علی ذلک الشان ینجب فی الحکمة ان ینکون علی معلّم رتبة المشیة علم ما یكون لان من قبل ذکره لم ینکون حتی انته علم به فلما ثبت ذکر الارادة تحقق ذکر امکان کُلّ الموجودات ولذا یعلم رسول الله بعلم ما یكون بعلیّ فی رتبة الاشیاء بحسب مراتبهم الّتی قدر الله لهم فی علم الغیب لان العلم فی الحقیقة كما هو مذهب الحق نفس المعلوم كما اشار الصادق فی حدیثه المفضل ان العلم تمام المعلوم والقوة والعزة تمام الفعل و ان ما نزل فی الكتاب لو اعلم الغیب لا ستکثرت من الخیر او ما نزل فی الاخبار من مراتب اختلافات الا نظار فی مقامات الاسرار فیه لم ینک الا لظهور عبودیتهم و عجزهم لکُلّ الموجودات او ینکون لذک علوّ جلالتهم عن النفی فی مقام الاقتران وان فی الحقیقة ان اله با لکثرات لیس هو الشرف فی مقام الذّات بل انه شرک عندها السبّحات لانّ فی مقام عرفان الذّات کُلّ ذکر من کُلّ شیئی باطل . و ربّما ارادوا فی بعض المقامات من نفی العلم اظهار فضلهم للعاصین ان لا یخجلوا عنهم اذا حضروا بین یدیهیم " الخ و در ایام اقامت باب اعظم در اصفهان برای دفع لهث معارضیه

که عبارت مصطلح در توفیعات میباشد توقیعی در جواب میرزا حسن وقایع نگار صدور یافت قوله الاعلی :
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَبْدَعَ مَا فِی السَّمٰوٰتِ
 وَالْاَرْضِ بِحِکْمِهِ وبعده قد نزل کتابک واطلعت بخطابک
 وآن ما ذکر کرد فی کتابک من اختلافات الناس فی ذکر سِرِّ
 بلاشک ان اکثر الناس قد جعلوا الهمم هواهم بما یقولون بافواههم
 بما اتبعوا هوائهم فسوف یؤاخذهم بما کسبت ایدیهم ولكن لیس
 العجیب من الناس لان فی کل الاعصار کان بعض الناس فی مقام
 الکذب والافتراء انظر الی النصاری کیف افتروا علی الله وقالوا
 ثالث ثلاثة فاعوذ بالله من افتراءهم فی حقّی فبعض
 افتروا حکم الریاسة ثم بعض حکم الولاية ثم بعض حکم بطلان
 الاجتهاد ان الله یمدّ بهم بما افتروا اننی انا عبد مؤمن بالله
 آیاتہ اکر منی الله علم المعرفة وانا حدثت الناس بحکم القرآن
 حیث قال عزّ ذکره واما بنعمة ربک فحدث بل عظموا فی عیونهم
 ذلك العلم من الذی لم یتعلّم عند الخلق کبر علیهم ولذا وقع
 الفتن بین الناس فمجمل القول انی مصدّق بهذا الدین
 حرفاً بحرف ونیز در توقیع بمحمد شاه است قوله :
 " خداوند شاهد است که مرا علم نبود زیرا که در تجارت پرورش
 نموده بودم و در سنه ستین قلب مرا مملوّ از آیات محکمه و علوم

متقنه حضرت حجّت علیه السلام فرمود عجزی نداشته
 و ندارم بفضل الله از امری و عالم هستم بما اعطانی الله من جوده
 و اگر خواهم ذکر نمایم کلّ امور حضرتت را در هر مقام " و در کتاب
 الاسماء است قوله :
 " فلتعلمن ذریاتکم علم النحو والصرف ثم حکمة البیان ثم
 الحروف ثم الطلسمات ان تحبون عن العلم تدرکون "
 و در آثار بیان حاجی سید کاظم رشتی بعنوان "معلمی" در مواضع
 بسیار مذکور گردید چنانچه در ذیل نامهای بقره فتح و بیان
 شرح سوره بقره قرآن ثبت میباشد . و در توقیع فی السلوک الی
 الله " است قوله :
 " و علی التفصیل کتبها سیّدی و معتمدی و معلّمی الحاج سیّد
 کاظم الرشتی اطال الله بقاءه " و مفهوم است که این رساله را
 در ایّام حیات سیّد رشتی نوشتند . و در توقیعی دیگر :
 " و اما ما رأیت فی آیات معلّمی من حکم جنان الثمانیه " و در عده ای
 از توقیعات ذکر از معلّم دیگری نیز فرمودند در مناجاتی است
 قوله :
 " اللهم وانک لتعلم ما قد ارسلت الی من کان اول مؤمن بحکمک
 بعضاً من الکتب لیجیب الناس علی حکم القرآن و سوف نرسل
 تلك الآيات الی من کان معلّمی فی بعض الاحیان والیه لیجیبان

المعباد عما هم كانوا سائلون " نامه های سوالات اسلامیّه بعضی
 ملاهارا نزد جناب ملا حسین بشرویه و معلم فرستادند تا شرح
 و بیان کنند . و قوله :
 " بعد ما فوّضت الامر الى من كان معلّمی فی بعض الاحیان والی
 من كان اولی الناس بالکتاب " نیز کاربرد آن موقع بآند و واگذاشتند
 و قوله :
 " وسلّم منی علی اول مؤمن بالکتاب واخبره بما جرى القضاة
 بالامضاء وانی فی حزن من سکون معلّمی وقدرته علی الاصلاح
 وحده وانی لو کنت علی حالة الاول من تلامذته لکنت متوقفاً
 بنصرته ولكن الآن فرض علیه بمثل الصلوة ویکفیه ذلك الفخر
 فی الدنیا ویوم یقوم الاشهاد " که شاید مراد همان ملا محمد
 معلم در مکتب قهوه اولیاء باشد ولی بعضی چنانچه در ظهور الحق
 اشاره است مراد ملا صادق مقدّس خراسانی را میدانستند که
 در ایام اقامت در کربلا چندی در نزد وی بعضی از کتب ادبیّه
 عربیّه متداوله آن ایام را خواندند ولی حاجی سید علی خال
 بخواست والدّه مکرمه آمده ایشانرا بشیر از برگرداند . وشمّه ای
 ضمن نام امة ذکر است . و در تاریخ فاضل قاشینی نیز از قول
 وی در ضمن بیان کیفیت ایمان جدیدش چنین مسطور است :
 " هنگام طفولیت آنحضرت را نزد من آورده بودند که درس بهم

وخواندن درس پیش از یکروز نیامدند "
 و طمّاء جمع علیهم بمعنی دانا مانند فقهاء جمع فقیه است
 که در اصل بمعنی فهیم واصطلاحاً بمعنی فهیم مستنبط فروع
 اسلام میباشد و کلمه علماء در آن ایام غالباً بر این گروه اطلاق
 میشد و در ضمن روایات مأثوره در حق مهدی موعود اخباری در
 شأن ملا های طّت اسلام آنروز و کیفیت سوء سلوکشان با موعود
 منتظر مذکور در کتب ثبت است از آن جمله حدیث مروی بطریق عامّه
 و خاصّه عن النبی :

" سیأتی زمانٌ علی امتی لا یبقی من القرآن الا اسمه ولا من
 الاسلام الا رسمه یسمون به وهم ابعد الناس منه مساجدهم
 عامرة وهی خراب من الهدی فقهاء ذلك الزمان اشرّ الفقهاء
 تحت ظلّ السماء منهم خرجت الفتنة والیهیم تعود "

و در کتاب بحار الانوار نقل از امام جعفر صادق است :
 " انّ قائمنا اذا قام استقبال من جهلة الناس اشدّ مما استقبال
 رسول الله من جهال الجاهلیّة ان رسول الله اتى الناس وهی
 یعبدون الحجارة والصخور والعیدان والخشب المنحوتة وار
 قائمنا اذا قام اتى الناس وکلبهم يتأول علیه کتاب الله ویحتم
 به علیه اما والله لیدخلن علیهم عدله جوف بیوتهم كما یدخل
 الحرّ والقرّ " و در شرح اربعین شیخ بهائی نقل از باب ۶۶

فتوحات مکیه است :

انّ لله تعالی خلیفة یخرج من عتره رسول الله من ولد فاطمة
 یواطی اسمه اسم رسول الله جدّه حسین بن علی بیایع بیمن
 الرکن والمقام یشبه رسول الله فی الخلق وینزل علیه فی الخلق
 اسمد الناس به اهل کوفه یعیش خمساً اوسبعاً اوتسعاً وینزع
 الجزیة ویدعوا الی الله بالسّیف ویرفع المذاهب عن الارض فلا
 یبقی الا الدّین الخالص اعداءه مقلّدة اهل الاجتهاد لما یرونه
 یحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم فیدخلون کرهاً تحت حکومته
 خوفاً من سیفه یفرح به عامّة المسلمین اکثر من خواصهم بیایعه
 العارفون من اهل الحقایق عن شهود وکشف بتعریف الهی له
 رجال الهیون یمون دعوته وینصرونه فبعض المخالفین
 یعتقدون فیه اذا حکم فیهم بغير مذاهب ائمتهم انه علی ضلال
 فی ذلك واما من یدعی التعریف الالهی بالاحکام الشرعیة فهو
 عندهم مجنون فاسد الخیال " انتهى .

و در توقیعات والواج و آثار این امر در شأنان اسما و القاب
 کلمات نفی و سبحات جلال و خطابه های شدید و تهدید و وعید
 بسیار میباشد . از آنجمله در لوح به نصیر قزوینی است قوله الاعز:
 " باری بهیچ رئیس تمسک مجو و بهیچ عماده و عصائی از فیوضات
 سبحان الهی ممنوع مشو چه که فضل انسانی بلیاس واسما نهوده

و نخواهد بود اگر ازا هل عمائم بظهورات شمس مستشرق و مستضی
 گشتند بذكر اسما هم عند ربک والا اهداً مذکور نبوده و نخواهند
 بود پس بشنو لحن ابداع امنم را اگر فضل انسان بعمامه میبود
 باید آن شتری که معادل الف عمامه بر او حمل میشود از اعظم
 ناس محسوب شود و حال آنکه مشاهده مینمائی که حیوان است
 و گیاه میطلبد "

و در لوحی دیگر به آقا میرزا ابوالفضل گلبایگانی است قوله :

" بگوای عباد براستی گفته میشود حق جلّ جلاله ناظر بقسرب
 عباد بوده وهست و دون آن از بر و بحر و زخارف و الوان کسل
 رابطوک و سلاطین و امراء و اگذار چه لزال علم یفعل ما یشاء
 امام ظهور بازغ و ساطع و متلالی آنچه امروز لازم است اطاعت
 حکومت و تمسک بحکمت فی الحقیقة زمام حفظ و راحت و اطمینان
 در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت است حق چنین خواست و
 چنین مقدر فرموده قسم بآفتاب راستی که از افق سما سجن اعظم
 مشرق و لائح است یک نفس از مأمورین دولت از یک فوج ارباب
 عمائم عند الله اقدم و افضل و ارحم است چه که این نفس در
 لیالی و ایام بحکومتی مأمور است که مهم امکان راحت عباد در اوست
 و لکن آن فوج در لیالی و ایام در فساد و رت و سب و قتل و تساراج
 مشغولند مدتی است که در ایران حضرت سلطان (ناصرالدین

شاه (ائده الله تبارك وتعالى اينمظلومهاى عالم را از شرّ
 آن نفوس حفظ نموده و مينمايد معذلك آرام نگرفته اند هر يوم
 شورشى برپا و غوغائى ظاهر اميد است كه يكى از ملوك لوجه الله
 بيزصرت اين حزب مظلوم قيام نمايد و بذكر ابدى و ثنا سرمدى
 فائز شود قد كتب الله على هذا الحزب نصرة من نصرهم و خدمته
 والوفاء بمعهده بايد اين حزب در جميع احوال برخدمت ناصر
 قيام نمايند لا زال بحبل و فاء متمسك باشند و در لوحى به آقا
 محمود سرچاه قوله :

" در جميع قرون و اعصار سبب اعراض و اغماض علما و فقهاء ارض
 بوده اند چه كه مشارق ظهور و مطالع او در اول جميع من طلى
 الارض را دريك مقام و شأن مشاهده مينمايند و كل را از ما عندهم
 بما عند الله ميخوانند اين قدرت مخالف است با عزت و رياست
 علمائى ظاهر و در كتاب ايقان قوله :

" در همه اوقات سبب صدّ عباد و منع ايشان از شاطى بحرا حدية
 علمائى عصر بوده اند كه زمام آن مردم در كف كفايت ايشان بود
 و ايشانهم بعضى نظر بحبّ رياست و بعضى از عدم علم و معرفت
 ناس را منع نمودند و در لوحى است قوله :

" ايد وستان از شوكت علمائى جاهل خائف مشويد اين ارض و آنچه
 در او موجود است قابل ذكر نبوده و نيست در آباء و اجداد خود

تفكر نمايد و در عظام قهبر نظر كنيد جميع بايادى صفر را جمع
 شدند و در تفسير سورة الشمس قوله :

" يا ايها السائل فاعلم بان الناس ينتخرون بالعلم ويمد حزنه
 ولكن العبد اشكونه لولا ما حبس البها فى سجن عكا بالدلالة
 الكبرى و ما شرب كأس البلاء من يد الاعداء ان البهتان ابعد نسي
 و علم المعانى انزلنى و بذكر الوصل انفصلت اركانى و الا يجاز صار
 سبب الاطناب فى ضرى و بلائى و الصرف صرفنى عن الراحة و النجوم
 عن القلب سرورى و بهجتى و على با سرار الله صا رسلا سل عنقى
 قد قرض جناحى بمقراض الحسد و البغضاء و در اول كتاب
 ايقان انقطاع از علما را شرط تحصيل معرفت تفصيل دادند
 قوله :

" يعنى گوش را از استماع اقوال و قلب را از طنونات متعلقه
 بسبحات جلال و روح را از تعلق با سباب ظاهره و چشم را از
 ملاحظه كلمات فانيه الخ و قوله :

" كلّ دزارض نسيان ساكن و باهل بنى و طفيان متبع ولكن الله
 يفعل بهم كما هم يهملون و يساهم كما نسوا القاه فى ايامه
 وكذلك قضى على الذين كفروا و يقضى على الذين هم كانوا بايات
 يجحدون و در لوح برهان به شيخ محمد باقر مجتهد اصفهاني
 است قوله :

" انصف بالله بائی برهان استدلال علماء اليهود وافتوا به على الروح اذ اتى بالحق وپای حجة انكر الفريسيون وعلماء الاصنام اذ اتى محمد رسول الله بكتاب حكم بين الحق والباطل بمعدل اضاء بنوره ظلمات الارض وانجذبت قلوب العارفين وانكسر استدلالك اليوم بما استدلال به علماء الجاهل في ذلك العصر.... اعلم ان العالم من اعترف بظهورى وشرب من بحر علمى "

وقوله :

" يا مشر العلماء بكم انحط شأن العلة ونكس علم الاسلام وثقل عرشه العظيم كلما اراد مميّز ان يتمسك بما يرتفع به شأن الاسلام ارتفعت ضواؤكم بذلك منع عما اراد وبقي الملك في خسران كبير..... "

و در کتاب اقدس است :

" قل يا مشر العلماء لا تزنوا كتاب الله بما عندكم من القواعد والعلوم انه لقسطاس الحق بين الخلق قد يوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم وانه بنفسه لو انتم تعلمون..... يا مشر العلماء هل يقدر احد منكم ان يستن معى في ميدان المكاشفة والعرفان او يجول في مضمار الحكمة والتبيان لا وربى الرحمن كل من علمها فان وجه ربكم العزيز المحبوب يا قوم انا قد رنسا العلوم لعرفان المعلوم وانتم احتجبتهم بها عن مشرقها الذى

به ظهر كل امر ممكن " و در ضمن نامهای زمین ذبح کرمان و حرف ط و غیره انیز نبذه ای ثبت است .

و نام علماء در امر بهائی بنام علماء فی البهاء در کتاب اقدس و غیره بکثرت مذکور میباشد .

و علم در لوح رئیس قوله :

" وجملك علم الهداية في بلاده " و در لوح اتحاد قوله :
" از اتحاد شما علم توحید مرتفع شود " الخ بمعنی رایت و درفش است .

و مسائل جهان . عالمین عوالم جمع . در شرح هاء است قوله :

" وان کلیات العوالم هی منحصره بتلك الثمانية لان اول تعین كاف الاول اسمه مقام المحمدیة هو جنة الزلیة التي داخلها بالتجلی لم يخرج و خارجها لم يدخل ثم ان تلك نصیب آل الله الذین هم ائمة العدل ولا نصیب لاحد من الخلق فیها والثانية مقام توحید الانبیاء والثالثة مقام توحید الانس و الرابعة مقام توحید الجن والخامسة مقام توحید الملك والسادس مقام توحید حیوان وان فی ذلك المقام ان النطة تزعم ان لله زبانیتین كما ان الانسان تزعم ان لله علماً وقدرة وكذلك كل الصفات والاسماء وكما ان الناس يبطل توحید النملة فمن كان

واقفاً فی رتبه فوقه یبطل توحیده و السابعة مقام توحید النباتات
و الثامنة مقام تسوید الجماد وان ما خلق الله من جنان
الثمانية للمحبين هي تلك المراتب

و در لوحی است قوله الاعز :

" ای یوسف حجتم هر کج من فی السموات و الارض قبل ان اعرف
نفسی تمام بوده و بالغ شده اگر چه کل عوالم الهی حول این عالم
برده و خواهد بود "

و سلامة نشانه . در کتاب اقدس است :

" انا جعلنا الاممین علامتین لبلوغ العالم " که مراد عالم بشر
در روی زمین میباشد و بیان آن ضمن نام امر ثبت است .

در توفیقی است قوله الاعلی :

(عَلِيّ - اَعْلَى -) " قل ان اسمی محمد بعد کلمة العلیّ "

عُلِيَا - عَلِيّ - (علی محمد) و ان اسم ابی بعد ذکر
کلمة محمد رضا (محمدرضا) قد کان
تَعَالَى)

فی کتاب الله مسطورا و ان اسم جدی فی کتاب الله ابراهیم و ان
اسم اباه بعد کلمة نصر الله فی القرآن (اذ اجاء نصر الله و الفتح)

قد کان مکتوباً . که اسامی آنحضرت و آباء چنین میشود :

سید علی محمد بن سید محمد رضا بن سید ابراهیم بن سید فتح الله .
و نوعی که در ذیل نام رب ذکر است شهرت در افواه مؤمنین

" حضرت اعلی " و " رب اعلی " قرار گرفت و عناوین علی و اعلی
و علی حمید و مانند آنها که در آثارشان بغایت کثرت میباشد
مراد خودشان است . و در لوحی است قوله الاعز :

" هو العزيز القیوم شهد الله بذاته لذاته فی عز سلطانه بانسه
لا اله الا هو و ان علیاً لظهوره و بطونه و غیبه و شهوده و عزه و جلاله
و سلطنته و بهاؤه لمن فی السموات و الارضین قل اننا

آمنّا بالله و بما نزل علی علی من قبل " الخ و قوله :

" هو العلیّ العالی الاعلی فاخضع ثوب الفنا ثم اصعد الی رفرف
البقاء فقل سبحان ربی الاعلی " و قوله :

" شکر شکن شوند همه طوطیان هند *** زین قند پاریسی که به بنگاله میر
هو العلیّ الاعلی مکتوب آنجناب بر ممکن فنا و اصل " الخ .

و در ذیل نام نبیل زکری است .

و مقام اعلی نام و شهرت مستقر رس هیکل نقطه برد امنه

کوه کرمل در حیفای فلسطین میباشد که مشهور و معروف است و شر
آن در ظهور الحق ثبت میباشد و اجمالی آنکه غصن اعطی

عبدالبهاء اندکی پس از صعود ابهی تقریباً در سال ۱۸۹۳ م
زمینی را در دامنه کوه کرمل خریدند و چندی بعد از آن تقریباً

در ۱۸۹۸ برادران و منتسبان مخالف بی استجازه از ایشان
اطاق مخصوصشان در بهجی بجنب روضه مبارکه را که بمصر

تعام واستراحت زائرین روضه مبارکه صرف میکردند مدفن
 زائرین ضیاء الله غصن نمودند و از این هنگام عزم تام بر بنائ
 آنه کرمل تعلق گرفت و شاید اولین مانعت دولت بیشتر
 ای اندیشه از جهت استحکام مبانی بنا پیش آمد ولی مانع
 نماند و مجدد بنارا بالا بردند و گمان قصد مقر دادن رمن
 این بود ولی مانعت ناقضین و منتسبین البتہ سدّی میشود
 سرز بناء اكمال نشده مانعت دوم از دولت برخاست که
 جرم امین عبدالنور نصرانی را به بیروت نزد والی فرستادند
 و عمل تجدید و اكمال گردید و مصارف را دوهزار لیره گفتند
 باز هم استحکام بناء و شهرت آن و رفت و آمد بهائیان امریکا
 و جب اندیشه سلطان عبدالحمید گشت و تلگراف قلعه بنسدی
 عن اعظم و برادران در سال ۱۹۰۱ صادر گردید تا بالاخره
 تمام اعلی محل استقرار رس هیكل نقطه و مقر هیكل خسود
 حضرت شد . و این نسخه ذیل سواد مرقومه و خطابی میباشد:
 هو الله سواد اینورقه بهر یک از آن شخص داده شود و اصلش
 در حظیره القدس محفوظ ماند . هو الله ربی و محبوبی لك الحمد
 بلن ما اولیت و لك الشکر علی ما اعطیت تؤتی من تشاء و تؤتی
 من تشاء و توق من تشاء علی ما تشاء بیدك الا مورکها و فی
 قبضتك زمام الاشیاء تشرف من تشاء و ترزق من تشاء و تحرم من

تشاء بیدك الخیر و شأنك الجود انك انت الواهب المعطى
 الکریم الرحیم در حظیره القدس نفوسی بخدمت قیام نمودند
 و زحمت و مشقت کشیدند در کمال روح و برهان کوشیدند و نفوسی
 نیز تعلق روحانی داشتند و بجان و دل آرزوی خاک کشی و گل در
 آن مقام مقدس داشتند لهذا آب انبار و ابواب حظیره القدس
 را بنام مبارک ایشان تسمیه نمودم آب انبار باسم حضرت افغان
 سدره مبارکه جناب آقا میرزا باقر باب اول در طرف شرقی باب
 بالا باب ثانی در طرف شرقی باب کریم یعنی باسم جناب استاد
 عبدالکریم باب شمالی باب اشرف و باب اول غربی باب فضل
 باب ثانی غربی باب امین و مقصود از این اسماء آقا علی اشرف
 و آقا استاد عبدالکریم و آقا بالا و حضرت ابی الفضائل و جناب امین
 است این اسماء باید تا ابد الآباد یاد گردد و ذلك ما الهمنی
 به تراب مطاف الملا الاعلی ع ع و در ذیل نام کرمل نیز ذکر
 است . و میرزا یحیی ازل نسبت بآنجا بی اعتقادی و بی اعتنائی
 اظهار داشت و در نامه ای در سنین اولیه چنین نوشت قوله :
 " جسد مطهر استقرار عزت آن نزد یکی ارض طأ ابن امام معصوم
 (مراد امامزاده معصوم است) در آن ارض محل قرار بوده و
 سالها بهمین طریق تا اینکه مدعیان ظهور و ایمان تغییر داده
 و خیال آنها معدوم ساختن آن وجود است لکن محل طواف و توجه

همان مکان است روایات آنها در امری مقبول نبوده و هر آنچه گویند کذب است استماع باینگونه اقوال ندارند .

و در اثری از خ ا د م ۶۶ مورخ ۱۲۹۴ چنین مسطور است :

" و اما در فقره امانت مقصود آن بود که از کل مستور ماند و حکمت آن اینکه اگر مخالفین مطلع شوند از برای آن نفوسی که حمل نموده اند و همچنین آن بیتی که مقرر عرش واقع شده ضرر عظیم داشته و دارد باری قضی ماقضی عس الله ان یحدث بذلک خیراً باید محتلی معین شود من غیر اطلاع احدی و در آن محل آن و در بعضی ربانیه رامسکن و مقرر دهید الی ان یشاء الله الخ .

و اراضی مقام اعلی راعصن اعظم عبد البهاء در ابتدا به ذراعی ۲۶ غروش و بقیه را ۲۰ غروش خریدند و اکنون قیمت آن اراضی به نیم ملیون لیره فلسطین تخمین زده شد میدان مقام اساختند و رسم هیکل نقطه دو سال قبل از بنای مقام بحیفا رسید و بکلیستی مستور و مکتوم بود حتی پس از ساختن مقام کس نمیدانست برای چه کار است و بعد از نقل و تحویل های پنجاه ساله بعد از شهادت در ایران و مکتومیت دو سال در عکا در بیت مرکز میثاق بالاخره در سال ۱۹۰۹ میلادی در آن مقام اعلی استقرار یافت و میرزا محمد خان اصفهانی آخرین کسی بود که صندوق رسم اعلی را در طهران در منزل خود نگهداری میکرد و از برادر خود میرزا اسد الله تحویل

گرفته بود و در هیزم خانه زیر هیزم نهان داشت تا تقریباً در سال ۱۳۱۱ هـ ق از جانب مرکز میثاق ابهتی میرزا اسد الله مذکور مأمور شد که صندوق را ببرد و او برداشته باصفهان برد و میرزا اسد الله وزیر همراهی کرد تخت روان گرفته سوار همراه کرد تو بهنگام نوشت و آنجسد مطهر بعد از آوردن از تبریز مدتی در امامزاده حسن بود و بعد با امامزاده معصوم بردند باز اغلبی فهمیدند و چشمه علی نقل دادند بعد جمال ابهتی به آقا جمال پروجردی مرقوم داشتند که تغیر بدهد و او معاون خواست معاونی تعیین فرمودند و مانکچی صاحب عرض کرد که در طهران برقرار دارند فرمودند حال وقت نیست و چون باز معروف شد ایند فمه بتدبیر غصن اعظم ابهتی امر شد که میرزا اسد الله ضبط نماید و هیچکس نداند و هر کس بگوید من میدانم کجا است دروغ است تا بعد از صعود ابهتی میرزا اسد الله را بطریق مذکور فرستادند آورد و او برادرش میرزا محمد خان مذکور مهر و مهر کرده سپرده بود که اوراق است در محلی ضبط و محکم کنید و او در چنان کرده بود و مواضع استقرار عرش اعلی در طهران چنین است اول امامزاده حسن دوم منزل سلیمانخان سوم امامزاده معصوم چهارم مسجد ماشاء الله پنجم خانه مجد الاشراف ششم امامزاده زید بعد از خانه مسکونه و برادر یعنی میرزا علی اکبر

مستوفی و حفاظت برادرش میرزا محمد خان سرهنگ و خانسه حاجی محمد حسین پدرزن میرزا محمد خان سرهنگ و خانه آقا محمد کریم در انتها و شمه ای مربوط باین موضوع ذیل نام کرمیل ثبت است .

ورقه علیا لقب والده غصن اعظم عبدالبهاء و خواهرشان ذیل نام ورق ثبت میباشد . و در لوحی است :

" انا نذكر الورقة العليا من هذا المقام " که مراد حرم باب اعظم است .

و مهد علیا لقب فاطمة بی بی زوجه دوم ابهت است .

ولفظ ملا اعلی در اصطلاح آثار اسلامیة و هم در این امر بکثرت مذکور است . در کتاب مجمع البحرین است :

" الملا الاعلی هم الملائكة وقيل نوع منهم وهم اعظم قدرًا " .

و از مشاهیر علی نامان مذکور در آثار و افواه این امر :

ملا علی بسطامی ثانی من آمن دوم حرف حق است که در شأنش در توقیعی و مناجاتی ضمن جواب اسئله یکی از مؤمنین چنین فرمودند قوله :

" لقد سأل هذا العبد من اصحاب الكهف و انك قد بينت حكمة في كلمة الاول ائمة العدل اصحاب رسولك محمد خاتم النبيين صلواتك عليهم اجمعين (مراد آنکه اصحاب كهف ائمه خاندان

میبرند) ومن كلمة الثانية عبدك الذي حبس بحكم الظلم في بغداد فاخلصه اللهم بحق محمد آل محمد من يد الظالم كيف شئت و اني شئت و انك على كل شئ قدير " الخ مراد آنکه ثانی من آمن ملا علی مذکور است و برای استخلاصش از حبس حکومت عثمانی دعا فرمودند . و در لوحی خطاب بملا علی بجزستانی است قوله ج ع :

" يا علي بك نعمة از نعمات مبشر ران کریمینمایم شاید بعضی عارف شوند و بآنچه مقصود است پی برند و بیایند حضرت نقطه روح ما سواه فداه لوحی بشیخ محمد حسن نجفی ارسال فرمودند و حامل لوح ملا علی بسطامی و این شیخ قطب علمای شیعه بود لوح را رد نمود استکبر و استنکف و نطق بماکان لا ثقاً لنفسه و بعد ل حضرت مبشر روح ما سواه فداه لوح آخر مرقوم فرمودند میفرمایند مخاطباً ل شیخ مذکور انا بعثنا علیاً من مرقومه و ارسلناه اليك بكتاب الي آخر بیانه جل و عز مضمون لوح مبارك آنکه ملا علی را از مرقومش مبعوث نمودیم و بکتابی بسوی تو فرستادیم اگر او را شناخته بودی و بینیدی او ساجد میشدی هر آینه از حرف اول اسم تو حرف اول را مبعوث مینمودیم و از حرف ثانی حرف ثالث را و چون عارف نشدی جمیع اعمالت حبط شد داخل نار شدی و شاعر نگشتی " انتهى .

و در توقیعات راجع بحاجی میرزا سید علی خاں اعظم شهید در رمز
 سید ۱۱۰ و نیز ۱۱۱ است و در لوح آقا سید عبد الرحیم
 اصفهانی است :

" وان رأیت الکمال کبر علی وجهه من قبل الله ربک و كذلك الذی
 سعى بعلی قبل اکبر ثم ذکرها بما ورد علينا من عبادنا
 المعتدین " که مراد حاجی میرزا کمال و حاجی میرزا علی اکبر اهل
 نراق کاشان است " و در لوحی دیگر :

" ان یاقلم القدم اذ کر علیاً الذی کان معک فی العراق " الخ که
 مراد حاجی میرزا علی اکبر مذکور میباشد . و نیز در لوحی است :

" هو المجدیب نامه آنجناب بینیدی العرش حاضر ای علی "

الخ که مخاطب علی محمد سراج ازلی اصفهانی است . و نیز در
 الواح ذکر بسیار از ملا علیجان مازندرانی ساکن قریه ماهفروزک
 و شهید بسال ۱۳۰۰ هـ ق در طهران و نیز ذکر زوجه اش میباشد
 که علویّه شهرت یافت . در لوحی بسید علی اهل ماهفروزک استند
 " هو الله تعالی شأنه الحکمة والبیان انظر ما انزله الرحمن فی
 الفرقان در جناب شهید الذی سعى بعلی فی ملکوت
 الاسماء تفکر نماید " الخ و با مضاعف ادم ۲۸ رمضان ۱۲۸۸
 مسطور است :

" حسب الامر دائرة مبارکة معروفه را لأجل حفظ ایشان نوشته

ارسال داشت " الخ و در ذیل نام زیارت غیرهانی نیز ذکر است .
 و در سفرنامه امریکا بیان غصن اعظم عبد البهاء است قوله العزیز:
 " مرقد حضرت شهید ملا علیجان روحی له الفداء بدرجه ای
 مبارک است که اگر من در طهران بودم بدست خویش میساختم
 لهذا باید چند نفر از یاران مصمم این خدمت شوند و زمینی اکتفا
 نمایند و لو در جای تنها باشد و آنجسد مبارک را با آنجا نقل نمایند
 و پنجاه تومان جناب امین بجهت مصارفات تقدیم نماید " دیگر:
 حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی معروف بعنوان علی اکبر و علی
 قبل اکبر و خطاب " ای علی " در الواح بسیار است در لوح دنیا
 قوله الاعز :

" حمد و ثناء سلطان مبین را لایق و سزاوار است که سجن متین را
 (زندان طهران) بحضور علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود
 و در لوحی دیگر :

" هو المبین الصادق الامین کنا ماشیاً فی البیت و سامعاً حدیث
 الارض اذ ارتفع النداء من الفردوس الاعلی یا ملا الارض والس
 البشارة بما اقبل علی قبل اکبر الی السجن فی سبیل الله مالک
 القدر ثم ارتفع النداء مرة اخرى من الجنة العلیا یا اهل السفی
 الحمراء افرحوا بما ورد الامین فی حصن متین و سجن مبین فی
 سبیل الله رب العالمین " الخ راجع بحبس آند و در زند

طهران حسب اقدام کامران میرزانايب السلطنة در قضيه
جمهوريخواهان پيروان سيد جمال الدين افغانى بسال ۱۳۰۸
ميباشد وقوله :

" وهمچنين بر اوليائى الهى جناب على قبل اكبر مع آنكه بكفالت
صدق تكلم نمود مع ذلك بغير دليلى وبرهان اقامه
حجت نمودند انا كنا معهم از نطقوا بالحق الخ كه راجع
بجس او در طهران بسال ۱۳۰۰ است و در حرف ط ذكر ميباشد
ايضا بامضاء خادم ۶۶ في ۶ شهر جمادى الاولى سنة ۱۳۰۴
است قوله :

" بسم ربنا الا قدس الاعظم العلى الابهى يا حبيذا نامه رسيد....
يا على اين سدره دره رحين بكلمه اى ناطق الخ ديگر :
ملا على بجستانى نامبرده مذکور در الواح بسيار از آن جمله قوله :
" اى على الحمد لله بانوار فجر ظهور فائز شدى " ديگر :
استاد على اكبر نجار در موصل ديگر استاد على اكبر معمار يزدى
شهيد قوله :

" يا على اكبر يذكرك المظلوم من شطر منظره الاكبر..... اننا
نجيناك بالحق وانقذناك من غمات الا وهام وغرناك ما احتجب
عنه اكثر العباد الخ وقوله :
" نزل لعل على كندى الذى يحكم فى الطاء هو البطاش والباس "

الشديد ان يا على قد بكى محمد رسول الله من ظلمك قد افتيت
على من آمن بالله فى هذا اليوم الذى فيه اسود وجهك ووجوه
الذين نقضوا العيثاق قد جاءكم البشر وبشركم بهذا الظهور
الذى منه اضاقت الآفاق انتم اعرضتم عنه كما اعرض الذين
قبلكم بامرك سفك دماء الذين بامرهم مرت الرياح وجرت
الانهار ودر لوحى ديگر :

" مع ذلك بكلمه على كندى وابن ذئب وامثالهما از مشرق وحسى
الهى ومطلع نور صمدانى محروم گشتند الخ كه مراد حاجسى
ملا على كنى مجتهد معاند ساكن طهران است و در حرف ط ذكر
ميباشد .

وعلى قبل محمد ميرزا على محمد بن ملا صادق مقدس خراسانى
از مشاهير بهائيان فعال ومعروف بشهرت ابن اصدق وشهيد
بن الشهيد وايدى در الواح وآثار الهى ومركز عهد وميثاق
عبد الهيا كثير الذاكر است .

وميرزا على رضا خان اعتضاد الوزارة رئيس پست وتلگراف در بسيارى
از بلاد ايران كه سفرى در حدود سال ۱۳۱۷ هـ ق براى زيارت
بعكافت ودر سن قريب بهفتاد سالگى در سال ۱۳۲۴ در طهران
وفات يافت در آثار ذكر ميباشد و :

ميرزا على اكبر نجوانى نام وسفرش با مريكا در سفرنامه ذكر است .

وعلیقلی خان کلانتر در ذیل نام امریکا .
 وعلیمحمد ضمن نام آسیه ذکر میباشد .
 ومیرزا علی اکبر میلانی که سالها منشی ومحرف محفل روحانی طهران
 وکاتب وطابع آثار بخت زیبایش بود .
 ومیرزا علی اکبر رفسنجانی مبلغ در آثار غصن اعظم عبدالبها
 مذکور است که بعد از حصول ایمان بهائی وبهم زدن کسب
 قتادی بطهران چندی تحصیلات کرد ودر فن تبلیغ برونند شده
 بتبلیغ پرداخت وسفری بامیرزا طراز الله سمندری در ایران ومأمور
 بتبلیغ در آلمان شد ودر لندن چندی بخدمت پرداخت وبعد
 از مراجعت از حیفا بیماری عصبی شدت کرد وعاقبت برفسنجان
 در گذشت . ونفوس کثیره دیگر باین نامها وباین طریق بودند
 ودر آثار مذکورند که در بخشهای ظهور الحق شرحی از بسیاری
 از آنهاست ونیز در لوحی است قوله الاعز :
 " در محاربه بین دولت علیّه وروس ملاحظه نمائید " الخ علیّه
 مؤنت علی در اصطلاح ایرانیان وصف تجلیلی وشهرت دولت
 عثمانی بود . ونیز لوح مشهور رئیس مصدر بقوله :
 " قلم اعلی میفرماید ای نفسی که خود را " الخ چنانچه ذیل نام
 رئیس است خطاب بعالی پاشا وزیر امور خارجه وگاهی صدراعظم
 دولت عثمانی است . ودر لوح فواد :

" سوف نعزل الذی مثله " الخ مراد او است ودر ذیل نام فواد
 ذکر میباشد . وکلمه :
 " متعالی و تعالی " در توصیف وستودن به بلند مرتبگی کثرت
 استعمال دارد . در لوح رئیس است :
 " یا حیّذا هذا الفضل المتعالی العزیز السميع " وقوله :
 " فتعالی من هذا الفضل " وقوله :
 " چه مقدار عالی ومتعالی خواهد بود "
 واز آداب اسلامیه است که بعد از ذکر خدا بسبیل ادب وتجلیل
 کلمه " تعالی " یا " تبارک و تعالی " گویند که در قرآن است :
 " سبحانه و تعالی عما یشرکون " ودر لوحی است قوله :
 " خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید " الخ جمله تعالی
 که غالبا بعد از ذکر نام الوهیت بمعنوان تجلیل وتقديس ذکر
 میشود از غلبه استعمال بمنزله وصف بلکه نام حق گردید و در
 اینجا بدون ذکر نام موصوف مذکور گشت .
 در توفیق بجواب آقا سید یحیی وحید اکبر
 (یمامه) است قوله الاعلی :
 " اما معنی الحدیث الآخر الذی ساء
 فی الكتاب ان الله کان فی عمامه فوقه هوا و تحته هوا " الخ
 وان ذلك له والحق اذ انظر العبد بعین التوحید ولم یلاح

فی ذکرالعماء دون الله سبحانه لا ن الله سبحانه لم یزل لم یکن معه غیره حتی کان فوق کلشی اوفی شی اومن شی اوطی شی بل الازل هو نفسه والعماء هو ذاته والقدم هو کینونیته تلك اسماء قد خلق الله سبحانه لمکنسة القلوب وضعف النفوس کلها مدلة بان الله خلوق عن غیره ولم یکن معه دونه والآن کان الله ربنا كما کان لم یکن معه خلقه ولا یذکرشی فی رتبه وهو المتفرد فی الذات والمستقدر فی الصفات ما کان المراد من العماء ولا الهوا الا نفسه لان لوکان غیره لیبطل بدلیل لا متنساع العزلة واثبات الوحدة ولا یمكن ان یوصف الله باستعلاءه علی شی ولا یستوائه علی شی وعلی ذلك المنهج اللطیف یمكن ان یؤول ذلك الحدیث بان یجعل الناظر الی الله ^{بف} عماء الذی ورد فی مقام ظهور ذکر الاول وجعل النسبة نسبة التشر لان فی کتاب الله سبحانه اطلاق ذکر الرحمن علی العرش استوی مثل ما کان الله فی عماء وان لغة العماء هو المعروف من العمی لان هنالك لم یکن غیر الله وعمی البصر عن وجهه والا نظار عن طلعتة وهو عماء مطلق صرف بحت بات لم یرفی غیبه ولا ظهوره ولا فی علانیه ولا بطونه الا الله الفرد الاحد الصمد الوتر الذی لا اله الا هو ولم یکن معه غیره وان العماء وكل الاسماء خلق فی مملکته وسعة لسلطان قدرته وصفة لطیک عزته لان لهذا

الحدیث معنی لطیف وهو ان ذات الازل غیب ممتنع وان ما ظهر فی ملکوت السماء هو امر الذی خلق لا من شی الخ ونیز در توقیع زیارت علی امیر المؤمنین درج ضمن نام زیارت قوله :
 " الحمد لله الذی قد تجلی بنفسه علی اهل العماء " الخ و در توقیع بمحمد شاه قوله :
 " وشی در عالم عماء بحت با اونیست " و در مناجاتی در لوحی است :
 " سبحانک اللهم یا الهی احب بكل لسان ادعوك وبكل بیان ارجوك لا ذکرک علی عرش العماء بلحنات المقدّسین " و در مصیبت حروفات عالین قوله :
 " حتی سمع نغمة الورقاء فی مرکز العماء " وقوله :
 " بایدکیگر در کمال رحمت ورافت سلوک نمائید و اگر خلافتی از نفسی صادر شود غفورمائید و با کمال حب اور امتدگر در ایست سخت نگیرید و بر یکدیگر تکبر و عجب نکنید که قسم بخدا از لوازم نفس غفلت است و منتهای غفلت هر هلاکت پناه میبریم بخدا از شر او و از مکر او که شما هم پناه ببرید که شاید اسکندر عماء سدی از زبرسناء مابین حائل گرداند تا از اجوج هوئی و مأجوج عماء آسودگی حاصل شود هذه ورقة تحکی سرا وتجذب ان انتم

قلیلاً ما تفقهون الخ و شاید عماء در اینجا بمعنی کوری و ضلالت باشد و در خطابی مربوط بقاهره مصر است قوله :

هو الله ايها الحبيب قد وصل تحريركم و اطلعنا بمضمونه و مختصر في الجواب لقلّة الاوقات و كثرة الاشتغال العماء في اللغة السخا الخفيف اللطيف جداً و يري ولا يري فاذا امعنت النظر بكل دقة تجد شيئاً ولكن بمجرد النظر لا يري لأجل ذلك في عرف المحققين يقصدون بالعماء الحقيقة الكلية بلا تعيينات فالتعيينات موجودة بنحو البساطة والوحدة ليست ممتازة عن الذات اذا تعين وهذا المقام يعبرون عنه بالاحدية والعماء وهذا مقام الكنز المخفي المذكور في الحديث ان الصفات تعينات موجودة في الذات وليست ممتازة عنها ترى ولا ترى وهذا معنى العماء مختصراً الخ و اشعار و جديده ابهي معروف به رشح عماء در سال ۱۲۶۲ صدور یافت و در ضمن نامهای حمد و ذر و زیار و عی هم زکری است .

خصوصاً در جمل فارسیه اطلاق بر بنا
 (عِمارة) و ساختمان میشود . عِمارات جمع
 در لوح بصدر دولت عثمانی است :

این غلام در یکی از غرف عمارت نشسته تا آنکه در صحن خیمه
 برپا نمودند .

(عِمامة) عربی همانکه در سر پیچند که بفارسی متعارف دستار گویند . کعائم جمع در لوحی است :

فراعنه و باجباره که در الواح نازل شده و با بشود مقصود ارباب عمام اند یعنی طمائی که ناس را از شریعه الهی و فرات رحمانی منع نموده اند الخ و در نام علم شمه ای ثبت است . خطابی از غصن اعظم عهد البهاء برای عهه شان معروف است که اجمالی از او ضمن نام اخت میباشد و از جمله آن

(عَمّة)

قولیه :

لأنّ تملك الورقة البديعة تعرّضت لنفماتك و اهتزت من جذباتك و خضلت و نظرت و راققت من فيض بهانك و آمنت بك و بآياتك و اشتعلت بنا رمحبتك و قامت على خدمتك و صدقت بكلمتك و اختصت بعنايتك يوم خروج جمالك من سجن الطبا ثم بعد ذلك اهلنت بفراقك و افتتنت في هجرانك و احاطت بها الاغصير من كلّ الجهات و اشتدّت عليها الزوابع من سائر الاله و هبت عليها ارياح الامتحان فذبلت و التوت و اصفرّت من شدائد الافتنان ايربّ ارجعها الى سدره رحمانيتك و دود فردانيتك و اجعلها ريانة بمياه الجود و خضلة و مخضّر

حقیقة السجود انك انت الرحيم * ودر ردی که بنام عمه
خطاب مذکور است از انواع استهزاء و شتم و سختگویی و اظهار
نفر شدید چیزی فرو گذاشته نشد .

عربى رنج و مشقت . در مناجات طلب
(عناء) مغفرت غصن اعظم عبد البهاء در حق
حاجی زبیح کاشی است قوله :

وتحمل كل مشقة وعناء *

عربى حفظ و اهتمام . عنایات الهیة
(عناية) توجهات یزدانی . در کلمات مکتونه
است :

بلائی ننایتی * و در آثار و عرف این امر کلمه عنایت و عنایات
بار که متداول میباشد و عنایت نامان بسیار در جمع بهائیس
بودند که اشهر از کل میرزا عنایت الله علی آبادی مازندرانی در
تاریخ مشیوت الاحوال میباشد .

تخلص علی اشرف لاهیجانی شاعر و مبلغ
(عندلیب) بهائی که در الواح و آثار بسیار ذکر
است . قوله :

* هو المنادي امام وجوه الخلق الحمد لله الذي سخر شمسي
البيان يا عندليب عليك بهائي وعنايتي * الخ

و راجع به حبشش در سجن حکومتی رشت سال ۱۳۰۰ هـ ق
بامضاء خادم ۶۶ است قوله :

* دستخط حضرت محبوبی جناب عندلیب علیه بهاء الله الابهی
که در سجن مرقوم فرموده بودند رسید زیارت شد فی الحقیقه
عرف استقامت و رضا و حمد و ثنای مالک وری از او در مرور بود
روحي لسجنه الغدا * لبلائه الغدا و فدا اللذین كانوا معه
و راجع باشعار و قصیده اش :

* ونبشرك في هذا الحين بحضور ما ولد من ابكارا فكارك واشرق
من افق خلوصك وخضوعك وخشوعك وقر امام الوجه نسأل الله
ان يعطيك اجرا *

عربى سیمرغ افسانه ایرانی را گویند که بر
(عنقاء) جبال البرز وقاف مقر گفتند . در کلمات
مکتونه است :

* وای عنقای بقا جز در قاف و فامحل مهذیر *

متبدل از عن فریب بکثرت استعمال
(عنقریب) در فارسی متداول است . در لوح صدر
دولت عثمانی است :

* وعنقریب جمیع من علی الارض بقبور راجع *

(عَهْد)

در آثار و عرف این امر بمعنی پیمان و مقام
عظیم عبد البهاء بنام مرکز عهد و پیمان
شهرت داشت و مراد مورد وصیت و تعیین
ابهی بود و بهمین مناسبت اسامی عهد و عهدیه و پیمان و میثاق
و میثاقیه و غیرها در مابین بهائیان برای شرکتها و اشخاص
بسیار عَم شد .

و کتاب عهدی لوح وصایای ابهی است که مرکز عهد رامین
کرد و نه یوم بعد از صعود بدست غصن اعظم هر گروهی از مؤمنین
و مؤمنات قرائت گردید و نسخش انتشار یافت و هر چند در نسخ
منتشره قید تاریخ نیست ولی حسب قرائن و مفاد آن معلوم
است که در اواخر سنین حیات نگاشتند و معروف چنین است که
چهل روز قبل از عروض تب مرقوم نمودند و نزد حضرت عبد البهاء
سپردند و محارم میدانستند و قبل از عروض تب به بعضی از اعضاء
گفتند که اگر امری اتفاق افتد بدانید که تکلیف مرقوم و نزد غصن
اعظم سپرده ام .

(عَوَاصِف)

جمع عاصفة باد های سخت وزان . در
خطاب و مناجات طلب مغفرت در حقیق
حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی است :
« وانتقل الى ارض شديدة الكسوف والخسوف تتموج فيها »

رایة الظلم وتهبّ فيها عواصف القهر وقواصف الطّفیان*
که مراد ارض طهران است .

(عَوَام)

جمع عامّة بمعنی توده و غیر خواص
و کتاب ارشاد العوام از حاجی محمد
کریمخان میباشد و در کتاب ایقان ذکر
است و چون شیخیه مخالفین خود را در ردیف سنّیان میشرد
چه رکن رابع دین را که بمنزله علّت اخیره و قوام است نپذیرفتند
پس این کتابرا بهر هدایت آنان و بدین نام خواند .

(عَوَى)

در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد
اصفهانى :

* ام اخذه الرعب بما عوت شرذمة
من الذّئاب * یا اورا بهم گرفت بآنر که جوته ای از گرگان زوزه کشید
و در صورت زیارت ذبیح کاشی است :
* انت الذی ما خوفک عوی الذّئاب * .

(عَوِيل)

عربی صدای گریه و شیون . در کلمات
مکنونه است :

* ای رفیق عرشى بد مشنو و بد مبین و خود
را ذلیل مکن و عویل بر میار * و در لوح رئیس است :
* ويرتفع العویل * .